

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

علی علیہ السلام و محرومان

عباس عزیز

## پیشگفتار

علی، حامی محرومان است.  
علی، همراه و در بین محرومان است.  
علی، مدافع محرومان است.  
علی، برای احقاق حق محرومان قیام کرد.  
علی، نوازشگر محرومان است.  
علی، خود را از محرومان می دانست.  
علی، ستایشگر محرومان است.  
علی، حتی در رکوع نماز نیز حاجت سائل و نیازمند را برآورد و دل او را شاد نمود.  
علی، برای نجات مستضعفان و محرومان جهاد کرد.  
علی، در کنار پابرهنگان و طبقات ضعیف بود و افتخار هم می نمود.  
علی، فقرا را به خود نزدیک می کرد.  
علی، لباسش و غذایش مانند محرومان بود.  
علی، ساده می زیست، ساده می پوشید و ساده غذا می خورد.  
علی، در خوراک و روش از همه مردم به رسول خدا ﷺ شبیه تر بود؛ شیوه او چنان بود که خود نان و روغن می خورد و به مردم نان و گوشت می خورانید.  
علی، در کنار مسجد نبوی ﷺ خانه ای ساده داشت.  
علی، مسند حکومت را تنها به خاطر نجات محرومان از ستمگران قبول نمود.  
علی، حتی حاجت و نیاز پیرمرد مسیحی فقیر را هم برآورد.

علی، در تاریکی شب از خانه خارج می شد، نان و خرما و خواربار بر دوش می گرفت و به طور سری و محرمانه به در خانه فقیران و مستمندان می رساند. محرومان و مستمندان جیره خوار خوان کرم علی علیه السلام بودند و خود نیز از آن بی اطلاع بودند.

علی علیه السلام به درد دل محرومان گوش می داد و به آنها رسیدگی می کرد.

علی علیه السلام هیچ گاه خود را از مردم دردمند دور نمی دانست.

علی علیه السلام در عصر خلافتش فرمود: «آیا من دلم را تنها به این خوش کنم که مردم مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در دشواری های زندگی با آن ها مشارکت نداشته باشم.»

بیاییم به سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمل نماییم، خود را از محرومان جدا ندانیم، آن ها را میهمان سفره هایمان کنیم و افتخار نماییم که همراه آن ها هستیم؛ زیرا خدمت به آن ها ثواب زیادی در بردارد.

نگذاریم شیطان ما را از ثواب خدمت کردن به مستمندان باز دارد.

در زمان حکومت علی علیه السلام، مردم رنج دیده و مصیبت زده جز او برای خود همدردی نمی دیدند و مستمندان و افتادگان غیر از سرای او خانه ای را نمی جستند.

امیدواریم خداوند سعادت خدمت به محرومان و مستمندان را به ما بدهد؛ زیرا خدمت به محرومان توفیق و سعادت می خواهد. در واقع این ما هستیم که به محرومان نیاز داریم؛ زیرا در باطن رسیدگی به محرومان، ثواب و بهشت نهفته است. پس اگر بخواهیم به ثواب و رضوان الهی دست یابیم، نباید از محرومان غافل شویم. ان شاء الله.

عباس عزیزی قم - تابستان ۱۳۷۹

## فصل اول: توجه و رسیدگی به محرومان از دیدگاه قرآن

### جنگ و پیکار

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾<sup>(۱)</sup>

چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید.

همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرستی قرار بده و از برای ما از طرف خود یار و یابوری تعیین فرما.

### پیام آیه

۱. جهاد اسلامی تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و زنان و مردان بال و پر شکسته و کودکان محروم و ستم دیده است.
۲. جهاد دو هدف جامع دارد: یکی هدف الهی و دیگری هدف انسانی و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می گردند.
۳. جنگ و مبارزه برای رهایی مستضعفان واجب است.
۴. جهاد در راه خدا و جهاد برای نجات مستضعفان با هم ذکر شده.
۵. جنگ برای رهایی مستضعفان موحد از مصادیق جهاد در راه خدا است.
۶. اسلام مرز نمی شناسد، هر جا که مستضعفینی وجود داشته باشند، ما هستیم.
۷. ارتش اسلام باید به حدی مقتدر باشد که نجات بخش تمام محرومان جهان باشد.

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید: «ستون دین و سرمایه اجتماع مسلمین و نیروی ذخیره در برابر دشمنان تنها همین توده مردمند؛ لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری.»<sup>(۲)</sup>

وارثین روی زمین

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.

پیام آیه

این آیه، بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت ها می گوید: ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم.

۱. این بشارتی است برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور.

۲. نمونه ای از تحقیق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان است.

۳. نمونه کامل ترین حکومت، حکومت پیامبر اسلام و یارانش بعد از ظهور اسلام بود. حکومت پابرهنگان و تهی دستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند.

۴. قرآن در یک جا مؤمنان را دعوت به مبارزه و جهاد در راه خدا و مستضعفین باایمان کرده می گوید: چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید.

همان افراد ستمدیده ای که می گویند: «خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون بر و برای ما از طرف خودت سرپرستی قرار ده و برای ما از سوی خودت یآوری تعیین فرما.»

غافل شدن از محرومان

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ (۱) «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ (۲) «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾ (۳) «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى﴾ (۴) «أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى﴾ (۵) «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴾ (۶) «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى﴾ (۷) «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ (۸) «وَهُوَ يَخْشَى﴾ (۹) «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾

«چهره درهم کشید و روی برتافت» (۱) از این که نابینایی به سراغ او آمده بود «۲» تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند «۳» یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد «۴» اما آن کسی که مستغنی است «۵» تو به او روی می آوری «۶» در حالی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند «۸» و از خدا ترسان است «۹» تو از او غافل می شود.»<sup>(۴)</sup>

### پیام آیه

این آیات، اجمالاً نشان می دهد که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده است و علت این عتاب آن است که شخصی، مرد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم دانست. عده ای از سران قریش مانند عتبه بن ربیعہ، ابوجهل، عباس بن عبدالمطلب و جمعی دیگر خدمت پیامبر بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها موثر واقع شود. (و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می پذیرفتند، گروه دیگری را نیز به اسلام می کشاندند و هم کار شکنی های آنها از میان می رفت و از همه جهت به نفع اسلام بود)

در این میان عبدالله بن ام مکتوم که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود، وارد مجلس شد و از پیامبر تقاضا کرد که آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد و پیوسته سخن خود را تکرار می کرد و آرام نمی گرفت؛ زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر ﷺ با چه کسانی مشغول صحبت است. او آن قدر کلام پیغمبر ﷺ را قطع کرد که حضرت ناراحت شد و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: «این سران عرب پیش خود می گویند پیروان محمد نابینایان و بردگانند.»

لذا رو از عبدالله برگرداند و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام آیه فوق نازل شد و در این باره پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داد.

رسول الله بعد از این ماجرا، عبدالله را پیوسته گرامی می داشت و هنگامی که او را می دید می فرمود: «مرحبا بمن عاقبتی فیه ربی»

مرحبا به کسی که پروردگار به خاطر او من را مورد عتاب قرار داد و سپس به او می فرمود: «آیا حاجتی داری تا آن را انجام دهم.»

پیامبر ﷺ دوبار او را در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد.<sup>(۵)</sup>

۱. این آیات بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران است که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد. این به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

به هر حال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قایل است.

## فصل دوم: محرومان و مستضعفان در کلام آیت الله خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای

### حمایت از محرومان از دیدگاه آیت الله خمینی (ره)

۱. قشرهای محروم و دور افتاده، روستاییان، عشایر و کسانی که مشکلات بیشتری دارند نه تنها در بخش های اقتصادی بلکه در انواع و اقسام خدمات فرهنگ باید در اولویت قرار گیرند.
۲. عاشق ترین مردم به نظام و مسئولین همان ضعفا بودند؛ زیرا به درستی و صحت راه، ایمان و اعتقاد داشتند و ما این عشق پاک را در رحلت جانگداز امام بزرگوار «قدس سره» شاهد بودیم.
۳. در این جبهه ها و این بسیج عظیم مردم، اغلب همین طبقات پایین جامعه و محرومین جامعه بودند، از جمله طبقات کارگر که یک اکثریت عظیمی را تشکیل می دادند؛ یعنی غیر از نبرد اقتصادی به نبرد نظامی هم پرداختند.
۴. این نظام را قشرهای محروم، قشرهای متوسط که غالب مؤمنین را تشکیل می دهند، به وجود آوردند و حمایت کردند و از آن دفاع کردند. این ها وفادارند و پشتیبان این نظام هم این ها هستند، لذا این نظام به پشتیبانی این توده عظیم مردم مومن، ماندنی و پایدار و بادوام است.
۵. سیاست اداره کشور باید در جهت سود طبقات محروم و رفع محرومیت از آن ها باشد.
۶. پابرهنگان و کوخ نشینان و اکثریت مردم ما که بر اثر سیاست های خائنانه و خانه برانداز رژیم ستمشاهی در فقر و محرومیت به سر می برند، همواره صادق ترین و با اخلاص ترین یاوران این انقلاب و این نظام اسلامی بوده اند و هستند و نظام اسلامی باید رفع محرومیت از آنان را در صدر برنامه های سازنده خود قرار دهد.
۷. فراموش نکنیم که همین مردم، پابرهنگ ها، طبقات ضعیف و کسانی که در معیارهای مادی جوامع چیزی به حساب نمی آیند، صاحبان اصلی کشورند و پیروزی های این انقلاب و عزت این کشور به خاطر فداکاری های آن ها بوده است.

۸. شناخت محرومین و محرومیت ها ضروری است و دولت باید در سیاست های خود به گونه ای برنامه ریزی کند که محصول کار به طور مستقیم به دست طبقات فقیر و محروم برسد.<sup>(۶)</sup>
۹. طریق اسلامی این است که مستضعفین را حمایت کنند.
۱۰. ما به پیروی از اسلام، از جمیع مستضعفین حمایت می کنیم.
۱۱. گمان نمی کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد.
۱۲. دوستان عزیزم! خود را برای خدمت به اسلام و ملت محروم مهیا کنید. کمر به خدمت بندگان خدا که خدمت به خداست ببندید.
۱۳. به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می کنم که خیر دنیا و آخرت شماها در رسیدگی به حال محرومان است.
۱۴. چه نیکو است که طبقات تمکن دار، به طور داوطلب برای زاغه و چپر نشینان مسکن و رفاه تهیه کنند؛ و مطمئن باشند که خیر دنیا و آخرت در آن است. و از انصاف به دور است که یکی بی خانمان و یکی دارای آپارتمان ها باشد.
۱۵. ما آن روز عید داریم که مستمندان ما، مستضعفان ما به زندگی صحیح رفاهی و به ترتیب صحیح اسلامی - انسانی برسند.
۱۶. آن چه مهم است این است که قشر مستضعف بیشتر مورد نظر باشد.
۱۷. خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما، پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد.
۱۸. اسلام برای مستضعفین آمده است و اول نظرش به آنهاست.
۱۹. این قرن - به خواست خداوند قادر - قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است.
۲۰. به مستضعفان و مستمندان و زاغه نشینان که ولی نعمت ما هستند خدمت کنید.

۲۱. پیش خدای تبارک و تعالی کمتر خدمتی است که به اندازه خدمت به زاغه نشینان فایده داشته باشد.

۲۲. ما باید کوشش کنیم که اخلاق کاخ نشینی را از این ملت بزداييم.

۲۳. اکثر این خوی های فاسد از طبقه مرفه به مردم دیگر صادر شده است.

۲۴. طبع کاخ نشینی منافات دارد با تربیت صحیح، منافات دارد با اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت.

۲۵. ما وقتی که در مذهب خودمان ملاحظه می کنیم که فقه ما آن طور غنی است، و فلسفه ما آن طور غنی است، می بینی اشخاصی که این فقه را به این غنا رساندند، و آن اشخاص که این فلسفه را به این غنا رساندند کاخ نشینان نبودند، کوخ نشینان بودند.

۲۶. تزلزلی که در بین کاخ نشین ها هست در بین کوخ نشین ها نیست؛ آرامشی که این طبقه محروم دارند، آن طبقه ای که به خیال خودشان در آن بالاها هستند ندارند.

۲۷. ما - بحمد الله - امروز همه دست اندرکارهایمان کاخ نشین نیستند، دولت ما یک دولت کاخ نشین نیست. آن روزی که دولت ما توجه به کاخ پیدا کرد، آن روز است که باید ما فاتحه دولت و ملت را بخوانیم.<sup>(۷)</sup>

#### حمایت از محرومان از دیدگاه مقام معظم رهبری

۱. علی علیه السلام فقرا را به خود نزدیک می کرد و ضعفا را مورد رعایت خاص قرار می داد. تنها ایمان، تقوا، اخلاص، جهاد و انسانیت در نزد او ارزش داشت و کسانی که به ناحق و با پول و زور خود را مطرح و برجسته کرده بودند در پیش چشم علی علیه السلام با خاک یکسان بودند.

۲. رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: «ای علی! خداوند متعال تو را به زینتی آرایش داد که هیچ بنده ای از بندگان خود را به زینتی بهتر و محبوب تر از آن آرایش نداده است.» آن زینت عبارت است از: «زهد و بی رغبتی به دنیا.» یعنی؛ به این ظواهر فریبنده ای که انسان لذت از آنها می برد.

«دنیا» معنایش آباد کردن دنیا نیست. این که دنیا را آباد کنند، زمین را با زینت‌هایی الهی مزین کنند، و بندگان خدا را برخوردار کنند، این که امیر المؤمنین پیش‌تاز این راه بود. «دنیا»؛ یعنی این که من و شما از آن چه که در زمین است برای استفاده و لذت خودمان فراهم بیاوریم و استفاده کنیم، در خوراک، پوشاک، مرکب و شهوات جنسی. این آن دنیایی است که در روایات هست. البته مقداری از آن مجاز و ممدوح است.

زیاده روی در این دنیا، به دو خبیث است که ما را باز داشته است. پس، زهد در دنیا، زینت علی علیه السلام است بعد فرمودند: «خداوند جوری قرار داده است که این دنیا از تو هیچ چیز نخواهد برد.»<sup>(۸)</sup>

فصل سوم: ساده زیستی علی علیه السلام

بخش اول: هم لباس محرومان

پیراهن کهنه خرید

حاتم بن اسماعیل مدنی، از جعفر بن محمد نقل می کند که علی علیه السلام به هنگام خلافت خویش پیراهن کهنه ای را به چهار درهم خرید، سپس خیاط را خواست و آستین پیراهن را روی دست خود باز کرد و دستور داد آنچه را که بلندتر از انگشتان است ببرد.<sup>(۹)</sup>

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نانی خشک تر از این می خورد!

نصر بن منصور از عقبه بن علقمه نقل می کند که در کوفه به خانه علی علیه السلام رفتم و در برابر او ماست بسیار ترشیده ای که بوی آن مرا آزار می داد و چند قطعه نان خشک وجود داشت. گفتم: ای امیر المؤمنین! آیا چنین خوراکی می خوری؟

علی علیه السلام فرمود: «ای ابوالجنوب! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نانی خشک تر از این می خورد.» و سپس به جامه خود اشاره کرد و فرمود: «و جامه ای خشن تر از این می پوشید و اگر من آن چنان که او رفتار می فرمود رفتار نکنم، بیم آن دارم که به او ملحق نشوم.»<sup>(۱۰)</sup>

بی آلایشی علی علیه السلام

ابو اسحاق سبیبی گوید: من در روز جمعه ای به روی دوش پدرم بودم و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه می خواند و خود را با آستین باد می زد. گفتم: پدر جان! آیا امیر مؤمنان گرمشان است؟

پدرم گفت: او گرما و سرما را احساس نمی کند؛ ولی لباس خود را شسته و هنوز تر است و چون لباس دیگری ندارد همان را پوشیده و باد می زند تا خشک شود.<sup>(۱۱)</sup>

تأثیر لباس ساده

علی را دیدند جامه ای خشن را به پنج درهم خریده است و دیدند که جامه ی وصله کرده به تن دارد، در این باره از آن جناب پرسیدند که تو امام و پیشوایی، این چه جامه ای است که به تن داری؟

فرمود: «تا اهل ایمان به من اقتدا کنند، (و از پوشیدن لباس های فاخر چشم پوشند) دل با چنین جامه ای به خشوع آید، و نفس احساس ذلّت و خواری کند، و نیز در پرداخت قیمت آن رعایت اقتصاد شده است.»

و در روایتی فرمود: «این جامه به شعار و روش صالحان شبیه تر است.»

لباس وصله دار

هارون بن عترة از پدرش نقل می کند که در زمستان، در خورنق بر علی علیه السلام وارد شدم، دیدم قطیفه ای کهنه و پاره بر دوش دارد و از سرما ناراحت است.

گفتم: خداوند از بیت المال برای تو و خاندانت نصیبی داده، چرا از آن بهره ای نمی گیری؟  
فرمود: «از بیت المال برای خود چیزی نمی گیرم و این قطیفه را هم از مدینه با خود آورده ام.»<sup>(۱۲)</sup>

لباسش وصله دار بود و خود آن را وصله می زد و خود در سخنی فرموده بود: «به خدا قسم، آن قدر بر این لباسم (بالاپوشم) وصله زدم که از وصله زننده آن شرمسار می شوم.»<sup>(۱۳)</sup>

ساده زیستی علی علیه السلام

صالح گوید جدّه ام نقل می کرد: هنگام عبور از راهی، علی علیه السلام را دیدم، بار خرما به دوش گرفته بود و به منزل می برد، جلو رفتم و سلام کردم. جواب سلام مرا داد، عرض کردم: «بار خرما را به من بده، من به مقصد برسانم.»

(با توجه به این مطلب که زمان خلافت آن حضرت بود.)

در پاسخ فرمود: «ابو العیال احق بحمله»؛ «سرپرست خانواده و فرزندان، سزاوارتر به حمل آن است.»

سپس به من تعارف کرد و فرمود: «از این خرماها بخور.»

عرض کردم: «خیلی ممنون، میل ندارم.»

آن حضرت به منزل خود رفت، روز جمعه بود، منتظر بودیم برای امامت نماز جمعه (به مسجد) بیاید.

هنگامی که آن حضرت به مسجد آمد، دیدم همان رویوشی که خرما را در میان آن ریخته بود و به منزل می برد، مانند عبا، آن را به تن کرده و با همان لباس ساده که مقداری پوست خرما به آن چسبیده بود و دیده می شد، نماز جمعه را خواند. <sup>(۱۴)</sup>

بخشیدن ثروت به مستمندان

حضرت علی علیه السلام روزی از کنار جمعی از قریش عبور کرد، آن ها پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند (به اصطلاح به او متلک گفتند و) اظهار داشتند که علی علیه السلام فقیر و تهی دست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است. هنگامی که امام علی علیه السلام سخن آن ها را شنید، به متصدی نخلستان های احدائی خودش فرمود: «امسال خرماها را به فقرا نده، بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آن ها را در همان انباری که خرماها را در آن جا جمع می کردی بگذار.»  
متصدی طبق دستور علی علیه السلام رفتار نمود، جُوالی یا (جوال هایی) پر از پول (درهم) تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی علیه السلام برای همان ها که حضرتش را تهی دست خوانده بودند، پیام فرستاد و آن ها را دعوت کرد، آنان به حضور علی علیه السلام آمدند، سپس خرما طلبید، متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا رفت، هنگام فرود آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پول های زیاد آن بر روی زمین پخش گردید.

آن افراد متلک گو از روی تعجب گفتند: ما هذا یا اباالحسن؛ «ای علی! این پول های زیاد چیست؟»

آن حضرت در پاسخ فرمود: «هذا مال من لا مال له»، «این مال کسی است که مال ندارد!»

سپس جلو چشم آنان آن پول ها را تقسیم کرد و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می فرستاد، ارسال کرد. <sup>(۱۵)</sup>

و به آن یاوه گوها نشان داد که ساده زیستی و ساده پوشی علی علیه السلام به خاطر فقر او نیست. رهیده از دنیا پرستی

آزادی و آزادگی و رهیدن از دنیا و مافیها برای علی علیه السلام چنان بود که خود در سخنی کوتاه به روشنی بیان داشت، آن جا که فرمود:

«إلیک عتی یا دنیا، فحبلك علی غاربك قد اسللت من مخالبك و اءفلت من حباثلک...» <sup>(۱۶)</sup>

«ای دنیا! دور شو از من، افسارت را بر دوش انداختم، از چنگال های درنده تو خود را رها ساختم و از دام های تو رسته ام.»

علی علیه السلام روحی آزاد و رهیده از دنیا پرستی داشت و این نیز در فکر و عملش تجلی کرده بود؛ زیرا غذای کم و ساده می خورد، لباس ارزان قیمت می پوشید و در زندگی بسیار کم خرج بود. امام باقر علیه السلام درباره زهد علی علیه السلام فرمود:

«سوگند به خدا، همانا علی علیه السلام همچون غلامان غذا می خورد و مانند غلامان می نشست. اگر دو جامه می خرید، غلامش را در انتخاب بهترین آن دو آزاد می گذاشت و لباس پست تر را خود می پوشید و اگر آستین آن و یا دامنش بلند بود آن دو را قطع می کرد، او پنج سال حکومت کرد؛ اما آجری روی آجری و خشتی روی خشتی قرار نداد و قطعه زمینی برای خود نخرید و بعد از شهادتش نه دیناری از خود به ارث گذاشته بود و نه درهمی، او نان گندم و گوشت را به مردم می داد و خود به خانه بر می گشت و نان جو و سرکه و زیتون می خورد، و هیچ گاه با دو کار خدایسنده رو به رو نمی شد، مگر آن که پر زحمت تر از انتخاب می کرد، علی علیه السلام از زحمت بازو و عرق جبین خویش هزار بنده خرید و در راه خدا آزاد کرد، در آن روزگار هیچ کس طاقت کار کردن علی علیه السلام را نداشت؛ ولی در عین حال در شب و روز هزار رکعت نماز به جای می آورد.» <sup>(۱۷)</sup>

## زندگی علی علیه السلام

«علی علیه السلام آجری بر آجری و خشتی بر خشتی و چوبی روی چوبی نهاد، حتی حاضر نشد در کاخ سفید کوفه وارد شود، فقرا را بر خود ترجیح داد و آنها را در آنجا مسکن داد، و گاهی اوقات شمشیرش را می فروخت تا عبا و طعام خود را تهیه کند.»

### ترجیح غلام بر خود

احمد بن حنبل از ابی معده و او نیز از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علیه السلام بر در مغازه رفت و به فروشنده فرمود: «دو لباس به من بفروش.»

صاحب مغازه امام علیه السلام را شناخت و عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! خواسته شما نزد من است؟ همین که حضرت متوجه شد که آن مرد او را شناخته است، از آن مغازه رد شد و به سراغ مغازه ای رفت که نوجوانی در آن بود، دو لباس از او خرید یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. سپس به قنبر فرمود: «آن سه درهمی مال تو باشد آن را بگیر!»

قنبر عرض کرد: شما به این سزاوارترید تا من؛ چون شما منبر می روید و برای مردم خطبه می خوانید.

حضرت فرمود: تو جوانی و در تو نشاط جوانی است. از طرفی من از خدا حیا می کنم که بر تو برتری جویم؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «به غلامانتان از آن چه خود می پوشید، بیوشانید و از آن چه خود می خورید بخورانید.»

راوی می گوید: وقتی علی علیه السلام آن لباس را پوشید، آستین آن بلند بود، دستور داد زیادی آستین را بردند تا از آن شب کلاهی برای مستمندان درست کنند.

قنبر عرضه داشت: آستین را بیاورید تا او را بدوزم.

فرمود: "رها کن آن را همان طور باشد؛ زیرا فرمان خدا(مرگ) از این نزدیکتر است."

وقتی پدر آن نوجوان به مغازه آمد و از خرید امیر مؤمنان آگاه شد، بی درنگ به محضر حضرت آمد و عرض کرد: این دو درهم سودی را که برده ام به شما برمی گردانم و پسرم شما را نشناخته است.

حضرت فرمود: «هرگز! این دو درهم را نمی گیرم؛ زیرا من و او بر سر قیمت آن توافق کردیم و من به آن قیمت راضی شدم.»<sup>(۱۸)</sup>

بخش دوم: خوراکی همانند خوراک محرومان

نمک، خورش علی علیه السلام

شبی امیر مؤمنان علی علیه السلام در افطار، مهمان دخترش ام کلثوم بود، ام کلثوم سفره را آورد و پهن کرد. سپس نان جو و شیر و نمک در آن گذاشت، امام علی علیه السلام بعد از نماز، نظرش به سفره افتاد، سرش را تکان داد و فرمود: «دخترم، ام کلثوم! چه وقت پدرت نان را با دو خورش خورده است؟!»  
ام کلثوم، شیر را برداشت و علی علیه السلام با نان جو و نمک افطار کرد.<sup>(۱۹)</sup>

تزکیه اخلاق و مجاهده نفس

امیر المؤمنین علیه السلام به هنگام خلافت بیت المال به طور فراوان در اختیارش بود، در مسجد کوفه در حال اعتکاف (نماز و روزه و عبادت) به سر می برد، در چنین زمانی یک نفر بیابانی وارد مسجد شد، نزدیک افطار بود؛ رفت نزد پیرمردی که از افطارش استفاده کند.

وقت افطار دید آن پیرمرد، شیشه ای از «قاووت» آرد جو بیرون آورد و مقداری هم به او داد، لیکن نتوانست بخورد. آن را در پارچه ای گذاشت و برخاست و از مسجد بیرون رفت؛ کوچه به کوچه گردش می کرد تا به خانه ای برسد که غذای خوبی داشته باشد و خود را سیر کند، تا این که به خانه ای برسد که غذای خوبی داشته باشد و خود را سیر کند، تا این که به خانه امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رسید، وارد منزل شد و از غذای آنان سیر خورد و سپس «قاووت» آن پیرمرد را به امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نشان داد و عرض کرد: در مسجد، پیرمرد غریبی را دیدم که از این قاووت می خورد، به من هم داد. دلم به حالش سوخت، می خواهم از این غذای شما برای او ببرم.  
امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به گریه افتادند و فرمودند: «آن پیرمرد، حضرت علی علیه السلام پدرمان است، او بدین طریق، تزکیه اخلاق و مجاهده می نماید.»<sup>(۲۰)</sup>

ذلت نفس

سوید بن غفله گوید: روزی خدمت علی علیه السلام آن زمانی که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند، شرفیاب شدم. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود.

عرض کردم: یا علی! بیت المال در اختیار شما است. در این خانه جز این حصیر چیزی دیگر از لوازم یافت نمی شود!

فرمود: «سوید! عاقل در مسافرخانه و خانه ای که باید از آن جا نقل مکان کند تهیه وسایل نمی کند. ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آن جا نقل می دهیم، به زودی من به سوی آن خانه رهسپار خواهم شد.»

اسود و علقمه گفتند: بر علی علیه السلام وارد شدیم، در پیش آن حضرت طبقی بافته شده از لیف خرما بود. در میان طبق دو گرده نان جوین مشاهده کردیم، نخاله آرد جو بر روی نان ها آشکارا دیده می شد. علی علیه السلام نان را برداشت و بر روی زانوی خود گذاشت تا آن را بشکند، آن گاه با نمک میل فرمود. به کنیزی که نامش فضا بود، گفتم: چه می شد اگر نخاله این آرد را برای علی علیه السلام می گرفتی؟

فضا گفت: نان گوارا را علی علیه السلام بخورد، گناهِش گردن من باشد.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام تبسم نموده، فرمود: «من خودم دستور داده ام نخاله اش را نگیرد.»

گفتم: برای چه یا علی!

فرمود: «زیرا این گونه نفس بهتر ذلیل می شود و مؤمنان از من پیروی خواهند کرد تا وقتی که به اصحابم ملحق شوم.»<sup>(۲۱)</sup>

والی عکبرا حضور علی علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام شخصی از «تقیف» را والی «عکبرا» نمود، وقتی به حضور امام آمده بود، حضرت به او فرمودند: «بعد از نماز ظهر به نزد من بیا.»

گوید: من سر وقت معین شده نزد امام رفتم، هیچ دربانی نداشت تا مرا از آمدن منع کند، دیدم نشسته و نزدش پیاله و کوزه آبی نهاده است؛ دستور داد تا ظرفی بسته و مهر کرده را آوردند. به خود گفتم: امام مرا امین می داند که پیش من این بسته را می گشاید که درون آن جواهر است؛ امام مهر بر ظرف را شکسته و ظرف را باز کرد، دیدم درونش سویق (نانی که با آرد الک نکرده درست شده بود) است، مقداری از آن را بیرون آورد و در پیاله ریخت و مقداری آب بر آن افزود، مقداری خودش خورد و مقداری به من خورانید؛ نتوانستم صبر کنم، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! با این که در عراق، غذا و طعام زیاد است شما این چنین غذایی می خورید؟!!

فرمود: «قسم به خدا، به خاطر بخل مهر نکردم، بلکه فقط به قدر احتیاج خریدم؛ چون می ترسم چیزی از آن کم شود و به جایش چیز دیگر بگذارند و من دوست ندارم که به شکم غیر از غذای پاک برسد، به همین علت چنین کرده ام، ولی تو چیزی را که نمی دانی حلال است نخور.»<sup>(۲۲)</sup>

#### علی علیه السلام به دنبال کارگری

روزی شرایط زندگی بر علی علیه السلام به قدری تنگ شد که گرسنگی شدیدی علی علیه السلام را فرا گرفت.

امام علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و در جستجوی آن بود تا کاری پیدا شود و کارگری کند و با مزد آن گرسنگی خود را رفع نماید. در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به عوالی مدینه (مزرعه ای به فاصله یک فرسخ و نیمی مدینه) برود؛ بلکه آن جا کار پیدا شود، به آن جا رفت، ناگاه دید زنی خاک الک کرده و جمع نموده است، با خود گفت: «لابد این زن منتظر کارگری است تا آب بیاورد و آن خاک را برای ساختن ساختمان گل نماید.»

نزد آن زن رفت و معلوم شد که او منتظر کارگر است.

پس از صحبت با او، قرار بر این شد که علی علیه السلام آب از درون چاه بیرون بکشد و برای هر دلوی، یک خرما اجرت بگیرد، شانزده دلو از چاه (عمیق آن جا) آب بیرون کشید به طوری که دستش تاول زد، آن آب ها را طبق قرار داد بر سر آن خاک ریخت.

زن شانزده خرما به امام علی علیه السلام داد، و آن حضرت به مدینه بازگشت و جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت، با هم نشستند و آن خرماها را خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید. <sup>(۲۳)</sup>

### یاد قیامت

علی علیه السلام میل به جگر پخته پیدا کرد که با نان نرم بخورد. تا یک سال ترتیب اثر به میلش نداد، پس از یک سال به فرزندش امام حسن علیه السلام تذکر داد، امام حسن علیه السلام رفت، جگری تهیه کرد و آن را پخت. علی علیه السلام آن روز روزه بود، هنگام افطار، وقتی خواست از آن جگر بخورد، آن را نزدیک خود آورد. در همین هنگام فقیری در خانه را زد، علی علیه السلام همه جگر را به امام حسن علیه السلام داد و فرمود: پسرم! این جگر را به آن فقیر بده، مبادا در روز قیامت در نامه اعمال ما (این آیه را) بخوانی:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ <sup>(۲۴)</sup> «شما در زندگی دنیا، خوشی های خود را بردید و از آن ها بهره مند شدید و امروز شما را عذاب خواری دهند.» <sup>(۲۵)</sup>

### زهد شکم

علی علیه السلام خرمایی از بدترین خرماها را میل کرد و روی آن مقداری آب نوشید، بعد با دست روی شکم خود زد و فرمود: «هر کس آتش میان شکمش جای دهد، خداوند او را از رحمتش دور سازد.»

### غذای لذیذ برای علی علیه السلام

برای امام علی علیه السلام غذایی به نام (خبیص) (که از خرما و کشمش و روغن، مانند حلوا درست می شد) آوردند، حضرت آن را نخورد، پرسیدند: آیا آن را حرام می دانی؟

فرمود: «نه؛ ولی می ترسم تمایلات نفسانی من به آن غذای لذیذ، مشتاق و بی کنترل گردد.» سپس این آیه را خواند که در روز قیامت به آنان که طیبیات خود را در دنیا گرفتند گفته می شود:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا...﴾ <sup>(۲۶)</sup> از طیبیات و لذایذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید و دیگر برای آخرت چیزی نگذاشتید.» <sup>(۲۷)</sup>

### تسلط بر نفس

روزی علی علیه السلام از در مغازه قصابی می گذاشت، قصاب گفت: ای امیرمؤمنان! (ظاهراً در دوران خلافت ایشان بوده است) گوشت های بسیار خوبی آورده ام، اگر می خواهید ببرید.

علی علیه السلام فرمود: «اکنون پول ندارم که ببرم.»

قصاب گفت: من صبر می کنم.

حضرت فرمود: «من به شکم خود می گویم که صبر کند، اگر من نمی توانستم به شکم خود بگویم که صبر کند، از تو می خواستم که صبر کنی؛ ولی من به شکم خود می گویم که صبر کند.»

(۲۸)

صدقه امام

ابونیزر گوید: <sup>(۲۹)</sup> من در دو زمین زراعی امام علی بن ابی طالب علیه السلام به نام «عین ابی نیزر» و

«بغیغه» مشغول کار بودم که امام علیه السلام به آن جا آمد و به من فرمود: «آیا غذایی داری؟»

گفتم: غذایی است که برای امیرمؤمنان نمی پسندم، کدویی است که از همین جا کنده و با روغن

پیه نامطبوعی سرخ کرده ام.

فرمود: «همان را بیاور.»

سپس برخاست بر لب جوی رفت، دست خود را شست و اندکی از آن غذا را میل فرمود و باز

بر لب جوی رفت و دست های خود را با خاک و شن کاملاً تمیز شست، آن گاه دست ها را مشت

کرد و مستی آب از همان جوی نوشید و فرمود: «ای ابانیزر! کف دست ها پاکیزه ترین ظرف

هاست.» آن گاه با همان تری دست بر شکم کشید و فرمود: «هر که (با خوردن حرام) آتش در

شکم خود کند از رحمت حق به دور باد.»

سپس کلنگ را برداشت و به درون چاه رفت و مشغول کندن شد؛ ولی آب در نیامد، از آن جا

بیرون آمد در حالی که پیشانی مبارکش خیس برق بود، عرق از پیشانی پاک کرد و باز کلنگ را

برداشت و به درون چاه رفت و پیوسته کلنگ می زد به حدی که صدای نفس مبارکش به گوش می

رسید، ناگاه آب فوران کرد و مانند گردن شتر از زمین بیرون جست.

امام به سرعت از چاه بیرون آمد و فرمود: «خدا را گواه می گیرم که این چشمه آب صدقه است؛ کاغذ و قلم برایم بیاور.» من به سرعت کاغذ و قلم آوردم، حضرت نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این چیزی است که بنده خدا علی امیر مؤمنان صدقه داده است، این دو زمین به نام های «عین ابی نیزر» و «بُغِیغَه» را بر فقرای مدینه و در راه ماندگان صدقه نمود تا بدین وسیله در روز قیامت چهره خود را از آتش دوزخ مصون دارد؛ کسی حق فروش و بخشش آن ها را ندارد تا آن گاه (یعنی قیامت) که خدا وارث آن ها شود و خدا بهترین وارثان است، مگر آن که حسن و حسین بدان ها محتاج شوند که ملک خالص آن ها خواهد بود و هیچ کس دیگر حقی در آن ها ندارد.»

ابو محلم محمد بن هشام گوید: زمانی امام حسین علیه السلام بدهکار شد، معاویه دویست هزار دینار برای خرید «عین ابی نیزر» نزد امام فرستاد و ایشان از فروش آن خودداری نموده فرمود:

«پدرم آن ها را صدقه داد تا چهره خود را از آتش دوزخ مصون دارد و من آن ها را به هیچ قیمتی نخواهم فروخت.»<sup>(۳۰)</sup>

#### رسم علی در خانه

زید بن حسن گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«علی علیه السلام در خوراک و روش از همه مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبیه تر بود. شیوه او چنان بود که خود نان و روغن می خورد و به مردم نان و گوشت می خوراند.»

فرمود: «رسم این بود که علی علیه السلام آب و هیزم را به خانه می آورد و فاطمه (س) آسیا می کرد و آن را خمیر می نمود و نان می پخت و جامه وصله می زد. فاطمه (س) از همه مردم زیباروتر بود و گویی بر دو گونه اش دو گل شکفته بود.» «صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.»

#### خوراکی در سطح پایین ترین افراد

نوشته اند: وقتی سفیر روم به کوفه آمده بود، برنامه پذیرایی کسانی که از خارج می آمدند به عهده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود، یعنی تا مدتی که می ماندند برای کارشان، مهمان ایشان

بودند. موقعی که سفره را پهن کردند و خواستند خوراک بخورند، یک دفعه سفیر اظهار غصه و حسرتی کرد و گفت: من چیزی نمی خورم.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «چرا نمی خوری؟»

گفت: آقا، فقیری را دیده ام به یاد او افتادم، دلم برایش سوخت. دلم گرفته و نمی توانم چیزی بخورم، مگر این که شما از این خوراک برای او ببرید.

فرمود: «فقیر کجا و کیست؟»

گفت: من شبی به مسجد رفتم، بعد از فارغ شدن از نماز(از این جا بفهمید که امیرالمؤمنین وضعیتش با بقیه مردم یکی بوده، تمیز داده نمی شد) دیدم عربی می خواست افطار کند، سفره ای داشت باز کرد، آرد جو مشت کرد در دهان ریخت، کوزه ای آب جلویش بود به من تعارف کرد گفت: «تو هم بخور.»

من دیدم نمی توانم این خوراک را بخورم دلم برایش سوخت. حالا آقا شما اگر بشود از این خوراک برایش بفرستید.

صدای گریه امام مجتبی علیه السلام بلند شد و فرمود: «او پدرم علی علیه السلام است، امیرالمؤمنین است،

خلیفه مسلمین است، این است خوراک او.»<sup>(۳۱)</sup>

بخش سوم: خانه محقر علی علیه السلام

زندگی با پوست گوسفند

حضرت علی علیه السلام فرمود: «هنگامی که با زهرای مرضیه علیها السلام ازدواج کردم، زیراندازی جز پوست گوسفند نداشتیم؛ شب‌ها آن را زیر انداز خود قرار می‌دادیم، و روزها شتر آب کش خود را بر روی آن علوفه می‌دادیم! و خدمتکاری جز آن شتر نداشتیم.»

اتاق خستی و گلی علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در کنار مسجد، خانه ساده‌ای داشت که مجموع آن از یک اتاق خست و گلی، که در کف آن اتاق ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می‌شد. آن اتاق با پوست گوسفند فرش شده بود و یک عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود در آن دیده می‌شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «در همین نزدیکی، خانه‌ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم.»

حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خانه‌های حارثه را برای مهاجران بی‌خانه گرفته ایم و اکنون شرم می‌کنیم که باز از او تقاضای منزلی کنیم!»

حارثه این سخن را شنید، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و متواضعانه عرض کرد: «من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (س) شب عروسی به آن جا رفت.

پس از مدتی امام علی علیه السلام و فاطمه (س) به خانه قبلی علی علیه السلام بازگشتند و فرزندان زهرا (س) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام «خانه زهرا (س) معروف است.»<sup>(۳۲)</sup>

زندگی بی‌پیرایه علی علیه السلام

سلمان می گوید: روزی حضرت زهرا(س) را در حال خروج از خانه دیدم که به خود پارچه ای پشمی و کهنه پیچیده بود که دوازده جای آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتی گریستم و گفتم: دختر کسری و قیصر در حریرند و دختر رسول خدا ﷺ در چادر شبی پشمینه و کهنه، آن هم با این همه وصله.

آن گاه فاطمه زهرا (س) به نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر وصله خورده من در شگفت است، در حالی که به خدا سوگند، پنج سال است من در خانه علی به سر می برم و از مال دنیا تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علوفه می خورانیم و شب ها خود به روی آن می خوابیم و بالش ما پوستی است که از لیف خرما پر شده است.»

روزی رسول خدا ﷺ بر زهرا (س) وارد شد و حالش را پرسید. جواب داد: «حالم این گونه است که می نگرید؛ با عبایی زندگی می کنیم که نصف آن زیر انداز ماست و بر روی آن می نشینیم و نصف دیگر آن روانداز ماست که بر روی خود می کشیم.»<sup>(۳۳)</sup>

همان مقدار کافی است

عوام بن حوشب از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: وقتی علی علیه السلام با لیلی دختر مسعود نهشلی ازدواج کرد، برای او در خانه علی علیه السلام خیمه و پرده ای زدند. علی علیه السلام آمد و آن را برداشت و فرمود: «برای اهل علی همان مقدار که در آن هست، کافی است!»<sup>(۳۴)</sup>

حصیر، فرش امام علی علیه السلام

سوید بن غفله روایت کرده است که: روزی بر علی علیه السلام وارد شدم، در خانه حضرت غیر از حصیر کهنه ای که روی آن نشسته بود فرش دیگری مشاهده نمی شد، عرضه داشتم:

«ای امیرمؤمنان! آیا مگر شما سلطان مسلمین و حاکم بر آن ها نیستید؟ و آیا مگر همه بیت المال در اختیار شما نیست؟ نمایندگان دولت ها بر شما وارد می شوند، در حالی که در خانه شما جز این حصیر چیز دیگری نیست؟»

امام علیه السلام در پاسخ این انتقاد فرمود: «ای سوید! آدم عاقل در خانه انتقالی اثاثیه نمی آورد و حال آن که خانه همیشگی پیش روی ماست و ما زندگی و اثاث خود را به آن جا منتقل کرده ایم و به زودی به آن جا خواهیم رفت!»

سوید می گوید: «فَاءَبْكَانِي وَ اللَّهُ كَلَامُهُ»؛ «به خدا سوگند، این سخن علی علیه السلام مرا به گریه انداخت.» (۳۵)

مَثَلِ مَا مَثَلِ سَوَارِهِ اَي اسْت

«سوید بن غفله» می گوید: بر امام امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، و در خانه اش چیزی ندیدم، پرسیدم، پس وسایل خانه کجاست؟

فرمود: «ای پسر غفله! ما اهل بیته هستیم که در دنیا اثاثی برای خود بر نمی گیریم و همه اثاث خود را به آخرت منتقل کرده ایم، و مثل ما در دنیا مانند سواره ای است که از راه می رسد و در سایه درختی استراحت می کند و سپس به راه خود ادامه می دهد و درخت را رها می کند!»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بزرگ ترین خطری که برای شما می ترسم (که در سر راهتان قرار گرفته)، پیروی هوا و هوس و درازای آرزو است که سبب فراموشی آخرت می گردد و خدای متعال دنیا را به دوست و دشمن خود می دهد؛ اما آخرت را فقط به دوستان خود می دهد.

بدانید که دنیا فرزندانانی دارد و آخرت هم فرزندانانی! پس شما فرزند آخرت باشید نه دنیا و هر فرزندی به دنبال مادر خویش می رود و دنیا در حال گذشتن و رفتن ولی آخرت با آراستگی در حال روی آوردن است و اینک شما در روز عمل قرار دارید و حسابی در کار نیست و به زودی به روز حساب می رسید؛ ولی عملی در کار نیست.»

فرمود: «ای مردم! مغرور نگردید؛ زیرا اگر خدای متعال چیزی را مهمل و بیهوده می آفرید، اشیای کوچک را مانند پشه و غیره مهمل می گذاشت.» (۳۶)

بنا کردن قصر برای علی علیه السلام

در کوفه، قصر سفیدی برای امیرالمؤمنین علیه السلام بنا کردند تا امام در آن سکونت نماید و به امور حکومتی پردازد؛ وقتی این مطلب را به گوش امام رساندند، فرمود:

«من حاضر نمی شوم تا دیوار خانه ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه ام از منازل مستمندان بهتر باشد!» <sup>(۳۷)</sup>

## فصل چهارم: رسیدگی به محرومان جامعه

نزول سوره مبارکه «هل اتی»

حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با چند تن از یاران به عیادتشان آمدند. گفتند:

- یا علی! خوب بود نذری برای شفای فرزندان می کردی.

علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام نذر کردند، اگر عزیزان شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. خود حسن و حسین علیهما السلام و فضا که خادمه آنها بود نیز نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. چیزی نگذشت که خداوند به هردوی آنها شفای عنایت فرمود. روز اول را روزه گرفتند در حالی که غذایی در خانه نداشتند. حضرت علی علیه السلام سه صاع (تقریباً سه کیلو) جو قرض کرد. حضرت زهرا علیها السلام یک قسمت آن را آرد کرد. پنج عدد نان پخت. وقت غروب سفره انداختند و پنج نفر کنار سفره نشستند.

هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: سلام بر شما ای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! من مستمندی از مستمندان مسلمین هستم. طعامی به من دهید که خداوند به شما از طعام های بهشتی عنایت کند. خاندان علی علیه السلام همگی غذای خویش را به او دادند و تنها با آب افطار کردند و خوابیدند. روز دوم را نیز روزه گرفتند. فاطمه (س) پنج عدد نان جو آماده کرد و در سفره گذاشت.

موقع افطار یتیمی آمد و گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم! من یتیمی مسلمانم، به من غذایی دهید که خداوند به شما از غذای بهشتی مرحمت کند. همه سهم خود را به او دادند و باز با آب افطار کردند. روز سوم را نیز روزه گرفتند. زهرا (س) غذایی (نان جو) آماده کرد.

هنگام افطار اسیری به در خانه آمد و کمک خواست. بار دیگر همه غذای خویش را به اسیر دادند و تنها با آب افطار کرده و گرسنه خوابیدند. صبح که شد، علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. در حالی که بچه ها از شدت گرسنگی می لرزیدند.

وقتی که پیامبر ﷺ آنها را در چنان حالی دید فرمود: «یا علی! این حالی را که در شما می بینم برایم بسیار ناگوار است.» سپس برخاست و با آنان به سوی خانه فاطمه (س) حرکت کردند.

وقتی به خانه وارد شدند. دیدند فاطمه (س) در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی بسیار ضعیف گشته و دیدگانش به گودی نشسته. رسول خدا ﷺ او را در آغوش کشید و فرمود: «از وضع شما به خدا پناه می برم.» در این وقت جبرئیل نازل گشت و گفت: «ای رسول خدا! خداوند به داشتن چنین خاندانی تو را تهنیت می کند.» آن گاه سوره «هل ائی» را بر او خواند. (۳۸)

### صدقه قبل از سؤال

علی علیه السلام می فرماید: «به درستی که در قرآن مجید آیه ای است که عمل به آن ننموده هیچ کس نه قبل از من و نه بعد از من (۳۹)؛ زیرا من یک دینار را به ده درهم فروختم (انفاق کردم) و قبل از هر سؤالی که از پیامبر ﷺ کردم یک درهم به فقیر دادم. سپس یک مطلب از آن حضرت سؤال می کردم، رسول خدا ﷺ به من فرمود: «یا علی! به من وحی رسیده که قبل از هر پرسشی از من، اول بایستی صدقه ای به فقیر بدهند و من قصد دارم مقدار صدقه را یک دینار قرار دهم.»

علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! اگر مقدار صدقه یک دینار باشد؟ مردم سؤال نمی کنند.» حضرت فرمود: «پس چه قدر باشد.» حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «یک دانه گندم یا یک دانه جو.» باز هم کسی حاضر به سؤال کردن از رسول خدا ﷺ نشد، مگر علی علیه السلام که ده سؤال نمود و این آیه در شائن او نازل گردید. (۴۰)

### کریم با مروت

از کتب اهل تسنن روایت شده که عرب فقیری خدمت حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و از آن حضرت درخواست کمک نمود. حضرت به او فرمود: «به خدا قسم، در خانه چیزی نداریم.» فقیر گفت: به خدا، اگر ناامیدم کنی، خدا روز قیامت از شما نمی گذرد.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شدت گریست، آن گاه به قبر دستور داد: «زره من را بیاور و به این عرب بده.» سپس به فقیر فرمود: «قدر آن را بدان که من با این زره در مقابل دشمنان ایستاده ام و پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خوشحال کرده ام.»

قبر عرض کرد: «یا امیر المؤمنین! قیمت این زره بیست درهم است و این مقدار برای یک فقیر زیاد است.»

حضرت فرمود: «ای قبر! اگر به اندازه دنیا طلا و نقره داشته باشم، در صورتی خوشحال می شوم که آنها را در راه خدا صدقه دهم و خدا قبول کند؛ زیرا خداوند از نعمت های خود سؤال خواهد نمود.»

آفرین بر آن رکوع و آن سجود

روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد مدینه، نماز ظهر می خواند، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز حاضر بود، فقیری وارد مسجد شد و از مردم خواست که به او کمک کنند، هیچ کس به او چیزی نداد.

دل فقیر شکست و عرض کرد: «خدایا! گواه باش که من در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست کمک کردم؛ ولی هیچ کس به من کمک نکرد.»

در این هنگام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در رکوع نماز بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، فقیر جلو آمد و با اشاره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، انگشتر را از انگشت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون آورد و رفت.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از نماز به خدا متوجه شد و عرض کرد: «پروردگارا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾<sup>(۴۱)</sup>

«سینه مرا گشاده دار، کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار بده، برادرم هارون را، به وسیله او پشتم را محکم گردان و او را در کار من شریک کن.»

پس از این پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد:

«اللهم اشرح لي صدري، و يسر لي امري، و اجعل لي وزيراً من اهلي، علياً، اشدُّد به ظهري»:  
«پروردگارا، سینه مرا گشاده دار، کار مرا به من آسان گردان، و وزیری از خاندانم برایم قرار بده  
که علی عليه السلام باشد، به وسیله او پشتم را محکم کن.»

هنوز سخن پیامبر صلى الله عليه وآله به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد:  
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (۴۲)  
«سرپرست و رهبر شما، تنها خداوند است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پای  
می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.»

به این ترتیب، ولایت و رهبری علی عليه السلام پس از پیامبر صلى الله عليه وآله از سوی خدا اعلام گردید. (۴۳)  
توجه به مریض غریب

روزی علی عليه السلام به خانه آمد، دید زهرا (س) بیمار افتاده، چون شدت بیماری و تب آن بانو را  
دید، سرش را به دامن گرفت و بر رخسارش نظر کرد و گریست و فرمود: «چه میل داری؟ از من  
بخواه.» فاطمه (س) فرمود: «ای پسر عمو! چیزی از شما نمی خواهم.» علی عليه السلام دوباره اصرار  
نمود. آن بانوی معظمه قبول نکرد، و فرمود: پدرم رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «از شوهرت علی هرگز  
خواهش مکن، مبادا خجالت بکشد.» حضرت فرمود: «ای فاطمه! به جان من، آن چه میل داری،  
بگو.» عرض کرد: «حال که قسم دادی، اگر اناری باشد، خوب است.» علی عليه السلام بیرون رفت و از  
اصحاب جوپای انار شده عرض کردند: «فصل آن گذشته، مگر آن که چند دانه انار برای شمعون  
آوردند.» حضرت خود را به در خانه شمعون رسانید و در زد.

شمعون بیرون آمد، دید اسدالله الغالب بر در است. عرض کرد: چه باعث شد که خانه من را  
روشن نمودی؟ حضرت فرمود: «شنیدم از طایف برای تو اناری آوردند، اگر چیزی از آن باقی مانده  
یک دانه به من بفروش که می خواهم آن را برای بیمار عزیزی می خواهم.» عرض کرد: «فدای تو  
شوم، آن چه بود، مدتی است فروخته ام.» آن حضرت به فراست علم امامت می دانست که یکی  
باقی مانده، فرمود: «جوپا شو، شاید دانه ای باقی باشد و تو بی خبر باشی.»

عرض کرد: از خانه خود باخبرم. همسرش پشت در ایستاده بود، گفت و گو را شنید، صدا کرد: ای شمعون! یک انار در زیر برگ ها ذخیره و پنهان کرده ام. آن را خدمت حضرت آورد. حضرت چهار درهم داد. شمعون گفت: یا علی! قیمت این انار نیم درهم است. حضرت فرمود: «همسرت برای خود ذخیره کرده بود و اضافه پول برای او باشد.» آن را گرفت و با شتاب روانه خانه شد؛ اما در راه صدای ضعیف و ناله غریبی شنید. از پی آن رفت تا داخل خرابه ای شد، دید شخصی کو و بیمار غریب و تنها به خاک افتاده، از شدت ضعف و مرض می نالد.

امام بر بالین او نشست و سر او را در بغل گرفت و پرسید: «ای مرد! چند روز است بیمار شده ای؟» عرض کرد: ای جوان صالح! من از اهل مداین هستم، بسیار به قرض افتادم و مدتی است به کشتی سوار و به این دیار آمدم که شاید خدمت امیرمؤ منان برسم تا علاجی در قرض من نماید، در این حال مریض شدم و ناچار گردیدم. آن جناب فرمود: «یک انار در این شهر بود به جهت بیمار عزیز می داشتم که به دست آوردم؛ لکن اکنون نمی توانم تو را محروم کنم، نصف آن را به تو می دهم و نصف دیگر آن را برای او نگه می دارم.» آن گاه انار را نصف نمود و خود به دهان آن مریض می گذاشت تا نصف تمام شد، آن گاه فرمود: «آیا باز هم میل داری؟» عرض کرد: بسیار دلم بی قرار است، هرگاه نصف دیگر را نیز احسان نمایی، کمال امتنان است.

آن جناب سر خود را به زیر افکند، به نفس خود خطاب نمود: «یا علی! این مریض در این خرابه غریب افتاده، از این جهت به رعایت سزاوارتر است. شاید برای فاطمه وسیله دیگری فراهم شود.» پس نیم دیگر را نیز به او دادند. وقتی تمام شد، آن بیمار کور دعا کرد.

حضرت با دست خالی، متفکر و متحیر که چه جوابی به زهرا (س) بگوید؛ زیرا به او وعده انار داده بود، از خرابه بیرون آمد؛ اما آهسته آهسته با عرق خجلت آمد تا به در خانه رسید و از داخل شدن خانه شرم داشت.

سر مبارک را از در خانه پیش برد تا بنگرد آن مخدره در خواب است یا بیدار. دید آن بانوی معظمه عرق کرده و نشسته، و طبقی انار نزد آن بانو است که از جنس انار دنیا نیست و تناول می

فرماید. خوشحال شده داخل خانه شد و از واقعه جويا شد. فاطمه (س) عرض کرد: «پسر عمو! وقتی تشریف بردید، زمانی نگذشت که سلامتی بر من عارض شد. ناگاه دق الباب شد. فضه رفت و دید شخصی طبق اناری آورده که آن را جناب امیرالمؤمنین داده که برای سیده زنان، فاطمه (س) بیاورم.»<sup>(۴۴)</sup>

### نزول ائمه در شائن علی

احمد بن عیسی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرد در گفتار خداوند عزوجل: «جز این نیست که ولی شما خدا است و پیغمبرش و آن ها که ایمان دارند» سوره مائده آیه ۵۵ که فرمود: «مقصود پروردگار (از ولی) اولی به شما؛ یعنی سزاوارتر به شما و امور شما و جان ها و اموال شما خدا است و پیغمبرش و آن ها که ایمان دارند و مقصودش علی علیه السلام و اولادش هستند که پیشوایانند تا روز قیامت.» سپس خداوند عزوجل آن ها را وصف نموده فرمود: «کسانی که نماز به پا داشته و در حالی که در رکوعند زکات می دهند.»

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر، دو رکعت به جای آورده در حال رکوع بود و لباسی که هزار دینار قیمت داشت و نجاشی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله هدیه نموده و پیغمبر با آن حضرت را پوشانیده بود به تن داشت؛ سائلی آمده عرض کرد: درود بر تو ای ولی خدا و کسی که به مؤمنان از جانشان سزاوارتری! به بیچاره تصدقی کن؛ آن حضرت لباس را به جانب وی افکند؛ و خداوند این آیه را درباره اش نازل فرمود؛ و نعمت (تصدق دادن) فرزندانش را به نعمت (صدقه دادن) وی همراه ساخت چون به عنوان جمع فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، پس هر یک از فرزندانش به مقام امامت رسد در این عمل مانند اوست که در حال رکوع صدقه می دهند و آن سائلی که از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد از فرشتگان بود و آن ها که از ائمه ای که فرزندان وی هستند سؤال می کنند نیز از فرشتگانند.<sup>(۴۵)</sup>

### عدالت اجتماعی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند. سوگند به آن که بذر را شکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و می دیدید که این دنیاتان و مقام دنیای شما در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می آید ناچیزتر است.»

آیت الله خمینی (ره) می فرمایند: شماها شیعه همان کسی هستید که می گوید: «من به اندازه این برایش ارزش قایل نیستم، مگر این که حقی را ایجاد کنم.»<sup>(۴۶)</sup>

#### رهبری هماهنگ طبقه ضعیف جامعه

امیرمؤمنان علی علیه السلام به عیادت یکی از دوستانش به نام «علاء بن زیاد» که در بصره زندگی می کرد رفت، وقتی چشمش به خانه وسیع او افتاد، فرمود: «این خانه با این همه وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟»

با این که در آخرت به آن نیازمندتر هستی؟ آری، مگر این که بخواهی به این وسیله به آخرت برسی مانند آن که:

۱- در این خانه از مهمان پذیرایی کنی.

۲- صله رحم نمایی و حقوق (واجب) خود را از این خانه خارج کرده و به اهلش برسانی که در این صورت با این گونه خانه به آخرت نایل شده ای علاء عرض کرد: ای امیرمؤمنان! از برادرم عاصم به زیاد، پیش تو شکایت می کنم. امام فرمود: «برای چه؟ مگر چه کرده؟» علاء عرض کرد: عبایی (ناچیز) پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. علی علیه السلام فرمود: «او را نزد من بیاور.»

وقتی که عاصم به حضور علی علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: «ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته و تو صید او شده ای. آیا به خانواده ات رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند که طیبیات (زندگی خوب) را بر تو حلال کرده، دوست ندارد که از آن ها بهره مند شوی؟!». «انت آهون علی الله من ذلك»؛ «تو بی ارزش تر از آنی که خداوند با تو چنین کند.» عاصم عرض کرد: این امیر مؤمنان! ولی تو با این لباس خشن و غذای ناگوار به سر میبری؟ (و من از تو پیروی می کنم) امام فرمود: «عزیزم! من مثل تو نیستم.»

«إن الله تعالى فرض على أئمة العدل ان يقدروا أنفسهم بضعفه الناس، كيلا يتبئغ بالفقير فقر»؛ «خداوند متعال بر پیشوایان عدل و حق، واجب شمرده است که بر خود سخت گیرند، و شیوه زندگی شان را هماهنگ با وضع زندگی طبقه ضعیف مردم قرار دهند تا نداری فقیر موجب نافرمانی او از خداوند نشود.»<sup>(۴۷)</sup> (تا نداری فقیر، موجب آن نشود که زندگی به او سخت بگذرد.) به این ترتیب علی علیه السلام یک درس مهم اقتصاد اسلامی را تعلیم داد و از افراط و تفریط شدیداً نهی کرد و وظیفه رهبران حق را مشخص نمود.

چگونه شکم خود را سیر کنم

در ایام خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام برای حضرت حلوی شیرینی آوردند. حضرت با انگشت مبارک، قدری از آن حلوا را برداشت و بو نمود و فرمود: «چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد؛ ولی علی از طعم او خبر ندارد.» (کنایه از آن که تا به حال حلوا نخورده ام).

اطرافیان گفتند: مگر حلوا برای شما حرام است؟

حضرت فرمود: «حلال خدا حرام نمی شود؛ و لیکن چه گونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم و حال آن که در اطراف مملکت ما گرسنه ها زندگی می کنند.»<sup>(۴۸)</sup>

حامی مستضعفان

زمان خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، کنیزی از طرف خانم خود به قصابی آمد تا گوشت بگیرد، قصاب عوض گوشت خوب، گوشت آشغال به کنیز داد، و به اعتراض کنیز توجه نکرد. کنیز در حالی که بر اثر ناراحتی گریه می کرد، از مغازه قصابی بیرون آمد و به خانه خانم خود رهسپار گردید، در راه چشمش به امیرمؤمنان علی علیه السلام افتاد، به حضور آن حضرت رفته و از قصاب شکایت کرد.

حضرت علی علیه السلام همراه آن کنیز به نزد قصاب رفت و قصاب را موعظه کرد و از او خواست که با کنیز بر اساس حق و انصاف رفتار کند، و فرمود: «ینبغی أن یکون الضعیف عندک بمنزلة القوی فلا تظلم الناس»؛ «سزاوار است که افراد ضعیف در نزد تو همچون افراد نیرومند باشند (و بین آن ها فرق نگذاری) بنابراین به مردم ظلم نکن.» قصاب که علی علیه السلام را نشناخت و خیال کرد مردی معمولی نزد او آمده، خشمگین شد و با خشونت گفت: برو بیرون، تو چه کاره ای؟

و حتی دست بلند کرد که آن حضرت را بزند. علی علیه السلام در این مورد، دیگر چیزی نگفت و رفت. شخصی که در کنار قصابی بگومگویی قصاب را با علی علیه السلام شنیده بود و علی علیه السلام را می شناخت، نزد قصاب آمد و گفت: «آیا این آقا را شناختی؟» قصاب گفت: نه، او چه کسی بود؟ آن شخص گفت: «آن آقا امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.»

قصاب تا این مطلب را شنید، بسیار ناراحت شد که چرا به مقام شامخ حضرت علی علیه السلام جسارت کرده است، ناراحتی او به حدی زیاد شد که بی اختیار همان دستش را که به سوی علی علیه السلام بلند کرده بود برید، به طوری که قسمتی از دستش قطع شد، آن قسمت قطع شه را به دست گرفت با ناله و زاری به حضور علی علیه السلام آمد و معذرت خواهی کرد.

دل مهربان علی علیه السلام به حال قصاب سوخت، برای او دعا کرد و از خدا خواست دست او را خوب کند، دعایش مستجاب شد. <sup>(۴۹)</sup>

کمک به مسیحی فقیر

پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و از او تقاضای کمک کرد و حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از تحقیق، دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و خدمت نموده است، از این رو فرمود:

«شگفتا! از او تا وقتی که توان داشت کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده اید؟» آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرر فرمود. (۵۰)

### همردیف زنان مهاجر باش

سرپرست و نگهبان بیت المال علی علیه السلام، علی بن ابی رافع گفت: در میان اموال موجود در بیت المال گردنبند مرواریدی وجود داشت که از بصره به دست آورده بودند. دختر امیر المؤمنین علیه السلام یک نفر را پیش من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام در بیت المال گردنبند مرواریدی هست؛ می خواهم آن را به رسم عاریه چند روزی به من دهی تا روز عید قربان به آن خود را زیور نمایم.

من خبر فرستادم به رسم عاریه مضمونه (در صورت تلف شدن به عهده گیرنده باشد) به ایشان می دهم. آن بانوی محترمه با این شرط به مدت سه روز گردن بند را از من گرفت.

اتفاقاً علی علیه السلام آن گردنبند را در گردن دختر خود مشاهده کرده پرسید: «این گردنبند را از کجا به دست آورده ای؟»

عرض کرد: از علی به ابی رافع تا سه روز به عنوان عاریه ضمانت شده گرفته ام تا در عید به آن زینت کنم و بعد از سه روز به او رد نمایم.

علی بن ابی رافع گفت: امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست، فرمود: «آیا در بیت المال مسلمانان بدون اجازه آن ها خیانت می کنی؟»

گفتم: به خدا پناه می برم از خیانت کردن.

فرمود: «پس چگونه گردنبند را به دختر من دادی؟»

عرض کردم: «دختر شما آن را به رسم عاریه از من درخواست کرد تا در عید با آن آراسته شود. من گردنبند را به این شرط تا سه روز به او دادم و بر خود نیز ضمان آن را گرفته ام، بر من لازم است که به جای خود برگردانم.»

علی علیه السلام فرمود: «امروز باید آن را پس بگیری و به جای خود بگذاری و اگر بعد از این چنین کاری از تو دیده شود کیفر سختی خواهی شد و چنان چه دختر من آن گردن بند را به رسم عاریه ضمانت شده نگرفته بود، البته نخست زنی از بنی هاشم بود که دست او را به عنوان دزدی می بریدم.»

این سرزنش و تهدید به گوش دختر امیر المؤمنین علیه السلام رسید، به پدر خویش عرض کرد: مگر من دختر تو نبودم و یا به من نمی رسد که چند روز به خاطر زینت از آن گردنبند استفاده کنم؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «دخترم! انسان نباید به واسطه اشتهای نفسانی و خواهش دل خود پای از مرحله حق بیرون نهد. مگر زنان مهاجرین که با تو یکسانند به مثل چنین گردنبندی خود را آراسته اند تا تو هم خواسته باشی در ردیف آن ها قرار گرفته و از ایشان کمتر نباشی؟» <sup>(۵۱)</sup>

#### انتقاد علی علیه السلام از فرماندار

عثمان بن حنیف انصاری در حکومت علی علیه السلام فرماندار بصره بود. یکی از محترمین شهر، او را به مجلس عروس دعوت نمود. فرماندار آن را پذیرفت و در مجلس ولیمه شرکت کرد. مدعوین همه از ثروتمندان و متمکنین شهر بودند و از محرومین و تهی دستان کسی در آن مجلس دعوت نداشت. سفره رنگینی گسترده شد و فرماندار و سایر مهمان ها در کنار آن نشستند و صاحب خانه با غذاهای فراوان و رنگارنگ از فرماندار به گرمی پذیرایی کرد.

خبر این مجلس مجلل، به علی علیه السلام رسید. نامه تندی به فرماندار نوشت و عمل او را این چنین مورد انتقاد قرار داد: «وما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عاتتهم مجفو و غنیهم مدعو.» <sup>(۵۲)</sup> «من گمان نمی کردم که دعوت مردمی را برای صرف طعام اجابت کنی که فقیر و محرومشان را می رانند و غنی و توانگرشان را می خوانند.»

## تقسیم بیت المال بین فقرا

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی که از اطراف برای امیر المؤمنین علی علیه السلام در عصر خلافتش اموالی می آوردند، افراد مستحق را جمع می کرد و سپس با دست خود آن اموال را جدا می کرد، آن گاه می فرمود:

«یا صفراءُ یا بیضاءُ لا تغربینی، غریا غیری»:

«ای دینار و ای درهم! مرا فریب ندهید، غیر مرا بفریبید» و می فرمود:

«هذا جنای و خياره فیه اذ کل جان یده الی فیه»

«این چیده من است بهترها و برگزیده هایش هم در آن است (و نخورده ام) در حالی که هر

چیننده ای دستش در دهانش می باشد و (خوب هایش را) خودش می خورد.»

بعد از کنار بیت المال فاصله نمی گرفت تا همه آن را تقسیم می کرد و به افراد مستحق می داد،

سپس امر می کرد که جای بیت المال را جارو کنند و آب در آن بپاشند، بعد دو رکعت نماز می

خواند و پس از نماز می فرمود: «ای دنیا! خود را به من منما و مرا شیفته خود مگردان و رابطه

اشتیاق با من برقرار مکن که من تو را سه طلاق گفته ام که در آن بازگشتی نیست.»

«و کان یقول یا دنیا غری سوای فلسست من اهل الغرور»

«ای دنیا! غیر مرا فریب بده که من از فریفتگان تو نیستم.» <sup>(۵۳)</sup>

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

دادن حق بینوایان

روزی علی علیه السلام مالک اشتر را صدا زد و گفت: «مالک مردم از اطراف من رفتند نزد معاویه

برای این که من بد آدمیم؟»

گفت: نه آقا.

فرمود: «برای این که معاویه خوب آدمی است؟.»

گفت: نه. فرمود: «پس چرا رفتند؟»

گفت: «برای این که شما پول بیت المال را می خواهی طبق رضای خدا به صاحبانش بدهی؛ اما معاویه آزاد حقوق بینوایان را به حلق این طبقات می ریزد به نفع خودش.»

علی علیه السلام گریه کرد، دست برداشت و گفت: «پروردگارا! اگر مردم مرا ترک گفتند نه برای این است که من بد آدمی هستم و اگر نزد معاویه رفتند نه برای این است که معاویه خوب است. خدایا! من خواستم دینت را اجرا کنم، مردم تاب و طاقت اجرای دینت را نداشتند، مردم نتوانستند تحمل کنند، با هر که سخن خدا را به میان آوردم شانه خالی کرد و مرا تنها گذاشت.» <sup>(۵۴)</sup>

مردم رفتند. علی علیه السلام می توانست با یک عمل تهاجم غیر قانونی عمل کند ولی نکرد. وی بالای منبر رفت و فرمود: «معاویه با من مکر می کند، من به مکر معاویه واقفم. ای مردم! اگر خداپرستی نبود، من اول باهوش بودم. من هم می توانستم فکر کنم. دین من اجازه نمی دهد.»

«لولا التقی لکنت ادهی العرب؛ اگر تقوا و ایمان نبود، من اول باهوش بودم؛ اما چه کنم که ایمانم مانع است.»

یا علی! من پیرمردی شکسته ام

عاصم بن میثم وقتی که علی علیه السلام بیت المال را تقسیم می کرد، خدمت حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من پیرمردی مسن و شکسته ام.

فرمود: «قسم به خدا، این ها مال من نیست. نه خودم به وسیله داد و ستد به دست آورده ام و نه به وسیله میراث به من رسیده؛ بلکه اینها امانت است که من نگهداری کرده ام.» بعد فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که به این شیخ و پیرمرد کمک کند.»

«عبدالله بن زمعه» مالی و یولی درخواست کرد و فرمود: «این اموال نه مال من است نه مال تو. بلکه اینها مال مسلمین است که به وسیله شمشیرهای آنها در جنگ به دست آمده. اگر شما هم در جنگ با آن ها شرکت کرده ای، مثل نصیب و سهم ایشان به تو هم خواهد رسید. و الا ثمره و نتیجه و عاید دست آنها برای غیر ایشان نیست.»

ام عثمان ام ولد علی گوید، آدمم نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آدمم در حالی که در مقابلش قرنفل بود (میوه درختی است مثل یاسمین و خوش عطر) عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! برای دخترم مقداری از این قرنفل بده که گردنبند کنم (زنان عرب گویا با آن زینت می کنند) به مقدار درهمی برداشت و فرمود: «بگیر به درستی که اینها اول درجه برای مسلمانان است. صبر کن تا قسمت ما برسد از این برای دختر تو بخشش کنم.» <sup>(۵۵)</sup>

### عدالت و دادگری

معاویه، روزی از عقیل داستان حدیده محماة (آهن گداخته) را پرسید. عقیل از یادآوری خاطرات گذشته راجع به برادرش علی و عدالت و دادگریش به گریه افتاد. آن گاه پس از نقل یک قضیه گفت: آری، روزی وضع زندگی من خیلی آشفته گردید به تنگدستی دچار شدم، خدمت برادرم رفته و از او درخواست کمکی نمودم (بنا به فرمایش خود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه، یک من آرد از بیت المال می خواست) اما به منظور خود نایل نشدم. پس از آن بچه های خود را جمع نموده، آن ها را در حالی که آثار گرسنگی شدید و بی تابی از ظاهرشان هویدا بود، پیش او بودم باز تقاضای کمک نمودم، فرمود: «امشب بیا.» شبانگاه با یکی از بچه ها پیش او رفتم.

به پسرم گفت: «تو برگرد.» او را نگذاشت نزدیک بیاید. آن گاه فرمود: «جلو بیا تا بدهم.» من از شدت تنگدستی و حرصی که داشتم خیال کردم کیسه دیناری به من خواهد داد، همین که دستم را دراز کردم بر روی دستم آهنی گداخته وارد شد، پس از گرفتن فوراً آن را انداختم و مانند گاو نری در دست قصاب ناله کردم. گفت: «عقیل! مادرت به عزایت بنشیند. این همه ناراحتی تو از آهنی است که به آتش دنیا افروخته شده؟ چه خواهد گذشت بر من و تو اگر در زنجیرهای آتشین جهنم بسته شویم؟» سپس این آیه را خواند: ﴿إِذِ الْأَعْمَالُ فِي آعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾ <sup>(۵۶)</sup>

پس از آن فرمود: «عقیل! بیشتر از حقی که خدا برایت معین کرده اگر بخواهی همین آهن گداخته خواهد بود، به خانه ای برگرد.» معاویه از شنیدن گفتار عقیل تعجب می کرد و می گفت: هرگز! هرگز! زنان مانند علی را دیگر نخواهند زایید.<sup>(۵۷)</sup>

### طرفداری محرومان از عادل واقعی

نام علی عَلِيٌّ بعدها با نام عدالت قرین شد، عمر بن عبد العزیز گفت: علی پشتیبان را فراموشاند و بعدی ها را در زحمت انداخت. مردم سیره و روش او را وسیله ملامت و سرکوفت خلفاء قرار می دادند.

در یکی از سال ها که معاویه به حج رفته بود، سراغ یکی از زنان که سوابقی در طرفداری علی و دشمنی معاویه داشت گرفت، گفتند: زنده است. فرستاد او را حاضر کردند، از او پرسید: هیچ می دانی چرا تو را احضار کردم؟ تو را احضار کردم که بپرسم چرا علی را دوست داری و مرا دشمن؟ گفت: بهتر است از این باب حرفی نزنم.

معاویه گفت: نه حتماً باید جواب بدهی.

آن زن گفت: به علت این که او عادل و طرفدار مساوات بود و تو بی جهت با او جنگیدی، علی را دوست می دارم؛ چون فقرا را دوست می پنداشت و تو را دشمن می دارم، برای این که به ناحق خونریزی کردی و اختلاف میان مسلمانان افکندی و در قضاوت ظلم می کنی و مطابق هوای نفس رفتار می کنی.

معاویه خشمناک شد و جمله زشتی میان او و آن زن ردّ و بدل شد؛ اما بعد خشم خود را فرو خورد و همان طوری که عادتش بود آخر کار روی ملایمت نشان داد، پرسید: آیا علی را به چشم خود دیدی؟

گفت: بلی دیدم.

گفت: چگونه دیدی؟

گفت: به خدا سوگند، او را در حالی دیدم که ملک و سلطنتی که تو را فریفته و غافل کرده، او را غافل نکرده بود.

گفت: آواز علی را هیچ شنیده ای؟

گفت: آری شنیده ام، دل را جلا می داد، کدورت را از دل می برد، آن طور که روغن زیت زنگار را می زداید.

معاویه گفت: حاجتی داری؟

گفت: هر چه بگویم می دهی؟

گفت: می دهم.

گفت: صد شتر سرخ مو بده.

گفت: اگر بدهم آن وقت در نظر تو مانند علی خواهم بود؟

گفت: ابداً.

معاویه دستور داد صد شتر همان طور که خواسته بود به او دادند و به او گفت: به خدا قسم، اگر علی زنده بود یکی از این ها را به تو نمی داد.

او گفت: به خدا قسم، یک موی این ها راهم به من نمی داد؛ زیرا اینها مال عموم مسلمین است. (۵۸)

انفاق علی علیه السلام در نهان و آشکار

ابن عباس گوید: آیه ۲۷۴ از سوره بقره، که می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

«آنها که اموال خود را هنگام شب و روز، در پنهان و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است.»

در شائن علی علیه السلام نازل شده است؛ زیرا آن حضرت درهمی در شب و درهمی در روز و درهمی

آشکار و درهمی پنهان انفاق کرد. (۵۹)

## مأموریت اهل بیت

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: علی علیه السلام فرمود: «ما اهل بیت، ماء مور شده ایم غذا بدهیم و گرفتاری گرفتاران را بر طرف سازیم، و آن گاه که مردم در خوابند، نماز بخوانیم.»<sup>(۶۰)</sup>

## صدقه آشکار و پنهان

علی علیه السلام شب ها و در تاریکی از خانه بیرون می آمد، نان و خرما و خواروبار بر دوش می گرفت و آنها را محرمانه به در خانه فقرا و مستمندان می رساند. محرومان و ناتوانان و بیوه زنان مستمند جیره خوار خوان علی علیه السلام بودند و خود از آن خبر نداشتند.

## دادرسی علی علیه السلام

از سعید بن قیس همدانی نقل شده که گفت: روزی امام علی علیه السلام را (در زمان خلافتش) در کوفه دیدم که در کنار دیواری، به اطراف می نگرد (هوا گرم بود) گفتم: «ای امیر مؤمنان در این ساعت (که هنگام استراحت و آرمیدن در سرداب ها است). در این جا چه می کنی؟» فرمود: «از خانه بیرون نیامده ام مگر برای آن که مظلومی را یاری کنم و یا به دادخواه و بی پناهی، پناه بدهم.»

در این میان، ناگهان زنی پریشان و نالان و آشفته را دیدم حرکت می کرد (دنبال کسی می گشت، تا او را یاری نماید) تا حضرت علی علیه السلام را دید، توقف کرد و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان شوهرم به من ظلم کرده و حق مرا پایمال نموده است و سوگند یاد کرده که مرا کتک بزند، از شما تقاضا دارم، همراه من نزد شوهرم بیا» (و ما را اصلاح بده)

حضرت علی علیه السلام اندکی سر را پایین انداخت، سپس سرش را بلند کرد و فرمود:

«لا والله حتی یأخذ للمظلوم حقه غیر متعتع»:

«آری، سوگند به خدا (به خانه نمی روم) تا حق مظلوم با کمال صراحت و قاطعیت گرفته شود.»

به آن بانو فرمود: «خانه ات کجا است»

او عرض کرد: «فلان جا است»

حضرت با آن بانو، با هم به سوی خانه او حرکت کردند، وقتی نزدیک خانه رسیدند، زن گفت:  
«این جا خانه ما است.»

امام علی علیه السلام کنار در منزل ایستاد و سلام بر اهل خانه کرد، بعد از چند لحظه جوانی که پیراهن  
بلند و رنگارنگ پوشیده بود، از خانه بیرون آمد.

علی علیه السلام به او فرمود: «از خدا بترس، تو همسر خودت را تهدید کرده ای و به وحشت انداخته  
ای»

جوان با کمال گستاخی گفت:

«وما انت ذاك، والله لاحرقنّها بالتار لكلامك»:

«این جریان، خصوصی است، به تو چه مربوط است، حال که چنین شده، به خاطر گفتار تو، او  
را به آتش می کشم.»

در همین وقت، جوان گستاخ ضربه شدید شمشیر حضرت علی علیه السلام را حس کرد و نقش بر  
زمین شد. امام علی علیه السلام به او فرمود:

«أمرك بالمعروف أنهاك عن المنكر وتردّ المعروف؛ من تو را به کار نیک امر می کنم و از کار زشت  
نهی می کنم، تو کار نیک را رد می کنی؟» همین حالا، توبه کن، و گرنه تو را می کشم.

در این وقت، (از سرو صدای آن حضرت با جوان) همسایه ها بیرون آمده و به حضور حضرت  
علی علیه السلام آمدند.

آن جوان گستاخ (که سخت وحشت زده شده بود) ملتمسانه به علی علیه السلام عرض کرد: «ای  
امیرمؤمنان مرا ببخش، خدا تو را ببخشد سوگند به خدا، به گونه ای با همسرم رفتار می کنم که  
فرش زمین شوم و او مرا زیر پای خود قرار دهد»

آن گاه علی علیه السلام به همسر او گفت: «برو به منزل» (و به این ترتیب، شاخ و شانه جوان را  
شکست و بین آن ها را آشتی داد. <sup>(۶۱)</sup>)

تواضع در پیشگاه خدا

امام علی علیه السلام بسیار صدقه می داد و به مستمندان کمک مالی می کرد، شخصی به آن حضرت عرض کرد: «چه قدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟»

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب (و انجام یک وظیفه) را قبول می کند، از زیاده روی در انفاق خودداری می کردم؛ ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟» «چون نمی دانم، آن قدر می دهم تا بلکه یکی از آن ها قبول گردد» <sup>(۶۲)</sup>

به این ترتیب امام علی علیه السلام با کمال تواضع، به قبولی اعمال توجه داشت؛ یعنی کیفیت را مورد توجه قرار می داد نه زیادی و کمیت را، و از این رهگذر می آموزیم که باید کارهایمان را با اخلاص و شرایط قبولی، انجام دهیم تا در پیشگاه خدا قبول گردد.

#### ادای دین

«ابوسعید خدری» گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، جنازه ای را آوردند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن نماز گزارد وقتی جنازه ای را بر زمین گذاشتند، حضرت سؤال کرد: «آیا این جنازه بدهکاری دارد؟» اصحاب جواب دادند: آری، دو درهم بدهکار است.

حضرت فرمود: «شما بر آن نماز گزارید»

علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا من بدهی او را ادا می کنم.»

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او نماز گزارد، سپس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «خداوند به تو جزای خیر دهد و دین تو را ادا کند، همان گونه که دین برادرت را ادا کردی.» <sup>(۶۳)</sup>

گوش دادن علی علیه السلام به درد دل حارث

حارث همدانی نقل می کند که شبی علی علیه السلام را دیدم و مشکلی را که برای من پیش آمده بود مطرح کردم. حضرت فرمود: «آیا از دست من کاری ساخته است تا یاریت کنم؟»

گفتم: «بلی ای امیرالمؤمنین خداوند مرا خیر رسان شما قرار دد.»

حضرت به پا خاست و فتیله چراغ را پایین کشید و فرمود: «نور چراغ را کم کردم تا هنگام بیان حاجت، شرمندگی را در چهره ات نبینم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: نیازها و حاجات مردم، امانت الهی در دل بندگان خداست. کسی که آنها را کتمان کند، ثواب عبادت الهی را برای او می نویسد و بر عهده شنونده است که به یاری او برخیزد.»<sup>(۶۴)</sup>

نمونه ای از کرم حضرت علی علیه السلام

شخص فقیری به حضور حضرت علی علیه السلام آمد و تقاضای کمک مالی کرد (با توجه به این که زندگیش از جهات مختلف، تأمین نبود).

امیر مؤمنان علی علیه السلام به یکی از یاران فرمود: «هزار به او بده»

او عرض کرد: هزار دینار یا درهم، از طلا باشد یا از نقره؟

علی علیه السلام فرمود: «هر دو در نزد من از سنگ اند، (تحقیق کن) آن چه که به حال آن فقیر نافع تر

است، همان را بده.»<sup>(۶۵)</sup>

تنها عامل به آیات قرآنی

افراد ثروتمند تا فرصتی به دست می آورند، جهت اظهار این که بیش پیامبر صلی الله علیه و آله از تقرب و منزلت خاصی برخوردارند، نزد حضرت می آمدند. از این رو خداوند متعال با صدور دستور در آیه شریفه ذیل، ایشان را به امتحان کشید.<sup>(۶۶)</sup> و چهره واقعی ایشان را به مردم معاصر و آیندگان نشان داد. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ؛ ای ایمان داران! قبل از رفتن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه ای پردازید.)<sup>(۶۷)</sup>

همه صحابه، غیر از علی علیه السلام در آن امتحان مردود شدند. علی علیه السلام می خواست نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برود؛ و لیکن از آن جا که پولی نداشت، یک دینار قرض کرد و آن را به ده درهم تبدیل نمود و در هر شرفیابی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک درهم صدقه داد. سرانجام خداوند متعال با نزول آیه بعدی صحابه را سرزنش و ملامت نمود و حکم را نسخ کرد.

«أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ.»

«آیا با صدقه دادن در نجوای با پیامبر، ترسیدید فقیر شوید»

در این رابطه علی علیه السلام فرمود: «اگر کسی به آن آیه عمل نمی نمود، خداوند متعال عذاب نازل می کرد؛ و لیکن با عمل من، پروردگار متعال عذاب را از آنان برداشت.»<sup>(۶۸)</sup>

### وقف قنات یبوع

ایوب بن عطیه می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمین های غنایم جنگی که بین مسلمانان تقسیم کرد سهمی در اختیار علی علیه السلام گذاشت.

آن حضرت بلادرنگ در آن قناتی حفر کرد که آب آن همچون گردن شتر به آسمان فواره می زد، امام علیه السلام آن قنات را «یبوع» نامید. آب فراوان آن قنات، مایه نشاط و روشنی چشم اهالی آن جا شد و فردی از آنان به علی علیه السلام به جهت توفیق این خدمت بشارت داد، حضرت در پاسخ او فرمود:

«به وارث خبر دهید، خبر دهید این قنات وقف زایران خانه خدا و رهگذرانی است که از این جا به مکه می گذرند، کسی حق فروش و هبه آب آن را ندارد و فرزندانم هم هرگز آن را به میراث نمی برند، پس هر کس آن را بفروشد و هبه کند لعنت خداوند و ملائکه و همه مردم بر او باد، خداوند مستحبات و فرایض او را قبول نکند.»

### انفاق یک دینار و واجب شدن بهشت

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را در مسجد خواند. مسجد مملو از جمعیت بود، حضرت رو به آنها کرد و فرمود:

«کدام یک از شما امروز مالش را برای رضای خدا انفاق کرده است؟»

همه ساکت شدند، تنها علی علیه السلام عرضه داشت: «برای خرید طعام از منزل بیرون آمدم و تنها یک دینار همراه داشتم؛ اما بین راه مقداد بن اسود را دیدم که آثار گرسنگی در صورتش پیدا بود، لذا دینار را به او دادم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت برای علی واجب شد.»

در این میان نفر دومی از جا برخاست و گفت: یا رسول الله! من امروز بیشتر از علی عليه السلام انفاق کردم؛ زیرا به مرد و زنی که هزینه معاش نداشتند دو هزار درهم عطا کردم. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سکوت کرد و چیزی نفرمود، آن ها که در مسجد بودند گفتند: «ای رسول خدا! چرا درباره علی عليه السلام فرمودی بهشت بر او واجب شد، اما در مورد این مرد که بیشتر صدقه داده بود نفرمودی بهشت بر او واجب شد؟»

حضرت در جواب آنها فرمود: «آیا نمی بینید گاهی خدمتگزاری هدیه کوچکی برای مالک و ارباب خود می برد و او آن هدیه را می پذیرد و نیکو می پسندد و موقعیت آورنده هدیه را بالا می برد؛ اما خادم دیگر هدیه بیشتر و بزرگتری می برد؛ اما ارباب هدیه را پس می دهد و آورنده را سبک می شمرد؟»

همه گفتند: بله یا رسول الله! ممکن است گاهی چنین باشد.

حضرت فرمود: «دوست شما علی عليه السلام هم چنین است؛ زیرا دیناری را داد و قصدش اطاعت فرمان خدا و از بین بردن فقر یک مؤمنی بود؛ اما دوست دیگر شما چنین قصدی نداشته، اگر چه عطای او با عطای من برابر بود؛ اما هدفش از این کار علو و بزرگی بر علی بن ابی طالب بود، لذا خداوند عمل او را ساقط و بی ارزش کرد و برای او و بالی گردانید.»<sup>(۶۹)</sup>

گریه علی عليه السلام

زنی به نام سوده، دختر عماره، وقتی به عنوان دادخواهی از یکی از حکام در هنگام نماز به نزد آن بزرگوار آمد و ماجرا را به عرض رسانید، امام عليه السلام فوراً نشست و شروع به گریه کرده، گفت:

«اللَّهُمَّ انت الشاهد علی و علیهم أنى لم امرهم بظلم خلقك ولا بترك حَقك...»

«خدایا! تو شاهد و گواهی بر من و بر ایشان که من به ایشان دستور ندادم که به خلق تو ظلم

کنند و حق تو را واگذارند...»

و در همان حال دستور عزل او را صادر کرده و به همان زن داد.<sup>(۷۰)</sup>

انفاق سیصد دینار اهدایی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در سه شب

یکی از آیاتی که مفسران گفته اند در شاعن امیرمؤ منان علی علیه السلام نازل شده، این آیه شریفه است:

«رجال لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله...»<sup>(۷۱)</sup> «مردانی که نه تجارت و نه معامله، آن ها را از یاد خدا غافل نمی کند...»

ابن عباس در تفسیر آیه فوق می گوید: «هو والله اميرالمؤمنين؛ به خدا قسم، او امیرمؤ منان است.»

سپس در ادامه سخن گفت: «وذلك أن النبي أعطى عليا يوما ثلاثمائة دينار اهديت إليه» «روزی به نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سیصد دینار هدیه داده شد و آن حضرت همه را به علی علیه السلام عطا کرد.» امیرمؤ منان علی علیه السلام می فرماید:

«آن سیصد دینار را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفتم و با خود گفتم: امشب از این دینارها صدقه خواهم داد که مورد قبول درگاه احدیت واقع شود.»

«هنگامی که نماز عشا را با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواندم، صد دینار از آن پول را برداشتم و از مسجد خارج شدم، زنی به نزد من آمد و آن دینارها را به او دادم، امام فردا صبح که شد، شنیدم که مردم می گویند: علی در شب قبل صد دینار به یک زن بدهکار داده است. من از این خبر، خیلی غضبناک شدم.»

علی علیه السلام می فرماید:

«شب که شد، باز نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندم و صد دینار از پول ها را برداشتم و از مسجد بیرون شدم، با خود گفتم امشب صدقه را به کسی می دهم که خداوند از من قبول کند. در بین راه مردی را دیدم و آن صد دینار را به او دادم؛ اما صبح فردا باز مردم مدینه گفتند: علی صد دینار به مرد دزدی داده است.»

از این خبر بسیار غمگین شدم و با خود گفتم: به خدا سوگند، امشب صدقه را به کسی خواهم داد که مورد قبول پروردگار قرار گیرد، نماز عشا را که با حضرت خواندم، از مسجد بیرون آمدم، در حالی که صد دینار با من بود.

مردی را ملاقات کردم و پول ها را به او دادم، اما هنگامی که صبح شد اهل مدینه گفتند: علی دیشب صد دینار صدقه به مرد ثروتمندی داده است. باز این خبر مرا بسیار غمگین نمود، لذا به محضر رسول خدا ﷺ آمدم و داستان سه شب گذشته را برای حضرتش بیان کردم.»  
رسول خدا ﷺ فرمود:

«یا علی! این جبرئیل است که درباره تو می گوید: همانا خداوند عز و جل صدقات تو را پذیرفته است و عملت را پاک گردانید؛ زیرا صد دینار اولی که به آن زن فاسد دادی، او به منزل که برگشت در درگاه خدای متعال توبه نمود و آن صد دینار را سرمایه قرار داد و در طلب مردی است تا با او ازدواج نماید.

و اما صدقه شب دوم تو به دست مرد سارق رسیده و او پس از آن که به منزل رفت به درگاه خدای خود از گناه سرقتش توبه کرد و آن صد دینار را سرمایه تجارتش قرار داد.

و اما صدقه سوم که دادی، در دست ثروتمندی قرار گرفت که سال ها بود زکات مالش را نمی داد، پس وقتی به منزلش برگشت خود را توبیخ کرد و به نفس خود گفت: ای بخیل! این علی بن ابیطالب است، با این که مالی ندارد صد دینار به من صدقه داد، در حالی که خداوند بر اموال زیادی که من دارم زکات قرار داده و چند سالی است زکات آن را نداده ام؛ لذا حساب مالش را کرد و زکات زیادی پرداخت.

پس خداوند درباره تو این آیه ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ﴾ نازل فرموده است.»

آن چه گفته شد، گوشه ای از اخلاص بزرگ مردی است که رفتارهای خالصانه اش اعجاب همگان را برانگیخت و برای همیشه اسوه و نمونه بشر گردید.

نقل فضایل علی عليه السلام برای معاویه

ضرار بن ضمیره نهشلی به معاویة بن ابی سفیان وارد شد، معاویه به او گفت: علی علیه السلام را برایم وصف کن.

گفت: مرا معاف می داری؟

گفت: نه ضرار.

گفت: علی علیه السلام را رحمت کند. در میان ما چون یکی از ما بود و وقتی نزد او می رفتیم ما را به خود نزدیک می کرد و چون از او پرسشی می کردیم به ما جواب می داد و چون به دیدنش می رفتیم ما را مقرب می ساخت. در به روی ما نمی بست و دربانی بر ما نمی گمارد و به خدا با همه این که ما را به خود نزدیک می کرد و به ما نزدیک بود از هیبتش یارای سخن گفتن با او نداشتیم و از بزرگواریش آغاز سخن با و نمی کردیم و چون لبخند می زد دندان هایی داشت مانند در رشته کشیده.

معاویه گفت: وصف بیشتری از او کن.

ضرار گفت: رحم الله علیا، به خدا بسیار بیدار بود و کم خواب. همه وقت شب و هر ساعت روز قرآن می خواند و جان در راه خدا می داد و اشک به آستان و می ریخت. پرده برای او افکنده نمی شد و کیسه های زر از ما ذخیره نمی کرد برای وابسته خود نرمی نداشت و بر جفاکاران بدخویی نمی کرد.

اگر او را می دیدی که در محراب عبادت متمثل می شد در وقتی که شب پرده ظلمت افکنده و اختران سرازیر افق شدند و او دست به ریش گرفته و چون مار گزیده بر خود می پیچید و چون غمنده می گریست و می گفت: «ای دنیا! خود را به رخ من می کشی و مرا مشتاق خود می سازی؟ هیهات! هیهات! من نیازی به تو ندارم و تو را سه طلاق دادم که رجوعی ندارد.»

سپس می فرمود: «آه آه، از دوری راه و کمی توشه و سختی طریق.»

معاویه گریست و گفت: ای ضرار! تو را بس است. به خدا، علی چنین بود. خدا رحمت کند

ابوالحسن را. (۷۲)

## ایثار خاندان نبوت

شب فرا رسید، هنگام نماز عشاء بود، مسلمین در مسجد مدینه برای ادای نماز با پیامبر ﷺ جمع شده بودند، نماز عشاء به جماعت خوانده شد. پس از نماز، هنوز صف های نماز برقرار بود که مردی از میان صف برخاست و به حاضران گفت:

«من مردی غریب و گرسنه هستم، از شما تقاضای غذا دارم.»

پیامبر ﷺ فرمود «از غربت و غریبی، سخن مگو که با یاد آن رگ های قلبم بریده می شود، بدان که افراد غریب چهار عدد هستند:

۱- مسجدی که در میان قبیله و قومی باشد؛ ولی در آن نماز نخواند.

۲- قرآنی که در دست مردم باشد و آن را نخواند.

۳- دانشمندی که در میان جمعیتی قرار گیرد؛ ولی مردم به او بی اعتنا باشند و او را تنها بگذارند.

۴- اسیری که در میان کافران خدانشناس باشد.»

سپس پیامبر ﷺ رو به به جمعیت کرد و فرمود: «کیست در میان شما که عهده دار مخارج زندگی این مستمند شود تا شایسته بهره مندی از فردوس بهشت گردد؟»

در میان جمعیت، امام علی علیه السلام برخاست و اعلام آمادگی برای رسیدگی به امور آن فقیر کرد، دست فقیر را گرفت و به خانه اش برد، و جریان را به فاطمه (س) گفت.

در خانه غذایی جز به اندازه یک نفر نبود با این که علی علیه السلام و فاطمه (س) و فرزندانشان گرسنه بودند و علی علیه السلام در آن روز، روزه بود و هنگام افطار، نیاز به غذا داشت. فاطمه (س) جریان را به

عرض علی علیه السلام رساند، در عین حال، علی علیه السلام فرمود: «آن طعام را حاضر کن.»

فاطمه (س) غذا را حاضر کرد، علی علیه السلام به آن غذا نگاه کرد، دید کم است، با خودش گفت: «اگر از آن غذا بخورم، مهمان سیر نمی شود، و چنانچه از آن نخورم، مهمان هم از آن غذا نخواهد خورد.» (و یا غذا برای مهمان ناگوار خواهد شد.)

طرحی به نظر علی علیه السلام رسید و آن این بود که به فاطمه (س) آهسته فرمود: «چراغ را روشن کن؛ ولی در روشن کردن چراغ، دست به دست کن و طول بده، تا مهمان از غذا بخورد و سیر شود.» و خود علی علیه السلام نیز دهانش را می جنبانید و وانمود می کرد که غذا می خورد و فقیر بی آن که متوجه شود، به طور کامل غذا خورد و سیر شد و کنار نشست و باز از غذا ماند، خداوند به آن غذا برکت داد، همه افراد خانواده از آن غذا خوردند و سیر شدند.

صبح وقتی که علی علیه السلام برای ادای نماز به مسجد رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: «با مهمان چه کردی؟ آیا غذایش دادی؟»

علی علیه السلام فرمود: «آری! سپاس خداوند را که کار به نیکویی انجام شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «خداوند به خاطر مهمان نوازی تو و اشتغال به چراغ و نخوردن غذا تعجب کرد و جبرئیل، این آیه را در شأن شما خواند:

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾: (۷۳)

«آن ها، تهی دستان را بر خودشان مقدم می دارند، اگر چه نیاز سخت به آن (غذا) داشته باشند.»

(۷۴)

علی علیه السلام همراه فقرا

در اسلام در پنج مورد، ولیمه دادن (یعنی سور دادن) استحباب مخصوص دارد:

۱- هنگام ازدواج ۲- در ختنه کردن بچه ۳- خانه خریدن ۴- از حج آمدن ۵- بچه دار شدن  
در حکایت آمده: شخصی به حضور علی علیه السلام رسید و آن حضرت را برای ولیمه ازدواج پسرش دعوت کرد، علی علیه السلام به او فرمود: «چه کسانی را دعوت کرده ای؟» او چند نفر از اعیان و اشراف را نام برد، حضرت فرمود: «چرا فقرا و مستمندان را دعوت نکرده ای؟» او عرض کرد: امشب شما و اینان که نامشان را بردم دعوت دارید، فردا شب فقرا را دعوت می کنم.

امام علیه السلام فرمود: «فردا شب هم من با فقرا می آیم.»

او عرض کرد: من فقیری را نمی شناسم تا او را دعوت کنم.

حضرت فرمود: «من می شناسم، فردا شب با جمعی از فقرا به خانه تو می آییم.» شب موعود فرا رسید، حضرت علی علیه السلام همراه ۵۰ نفر از فقرا و ضعفا که شام نداشتند به مهمانی و مجلس ولیمه تشریف برد.

### قرار دادن مردم در منزلت خویش

مردی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! مرا به تو حاجتی است و آن را پیش از آن که به تو گویم به خدا عرضه داشتم، اگر آن را برآوری خدا را ستایش کنم و تو را سپاس گویم، و اگر آن را بر نیاوری خدا را ستایش کنم و تو را معذور دارم.

علی علیه السلام فرمود: «حاجتت را بر زمین بنویس که دوست ندارم خواری خواهش را در چهره ات ببینم.»

آن مرد نوشت: من نیازمندم.

علی علیه السلام فرمود: «برایم حله ای بیاورید.»

آوردند، آن مرد آن را گرفت و پوشید سپس گفت: «مرا حله ای پوشاندی که روزی جلوه اش کهنه می شود و من تو را حله ای از تنای زیبا خواهم پوشاند.»

اگر به تنای زیبای من نایل شوی به مکرمتی دست یافته ای که به جای آن چیز دیگری نخواهی خواست.

ثنا و ستایش یاد صاحبش را زنده می دارد، مانند یاران که کوه و دشت را از تری خود زنده می سازد.

«به خاطر بزرگی و کبری که به دست می آوری به روزگار بی اعتنا مشو، که هر بنده ای به یادش عمل خود خواهد رسید.»

علی علیه السلام فرمود: «برایم دینار بیاورید.»

صد دینار آوردند، همه را به سائل داد. اصبع گوید: من گفتم: ای امیرمؤمنان! یک حله و صد دینار به او بخشیدی!

فرمود: «آری، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «هر یک از مردم را در جای و منزلت خودش قرار دهید» و منزلت این مرد در نزد من همین بود.»

بخشش علی علیه السلام

مردی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من حاجتی دارم. فرمود: «آن را بر زمین بنویس، من بدحالی تو را آشکار می نگرم» بر زمین نوشت: من فقیر و نیازمندم. علی علیه السلام فرمود: «ای قنبر! دو جامه به او بپوشان.» و او شروع به سرودن نمود و می گفت:

گرم تو جامه ز نخ داده ای که کهنه شود      بیوشمت ز ستایش هزارها جامه  
ستایشم ز برای تو حرمتی باشد      که جای آن نپذیری هزار بیژامه  
شود ز مدح و ثنا زنده نام صاحب آن      چنان که زنده شود کوه و دشت از باران  
به عمر خویش ز احسان به کس کناره مکن      که بنده راست جزا طبق آن چه کرده عیان

علی علیه السلام فرمود صد دینار طلا به او دادند و به او عرض شد: یا علی! او را توانگر ساختی.

فرمود: «من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: از مردم قدردانی کنید.» سپس علی فرمود: «من از مردمی در شگفتم که به پول خود بنده ها را می خردند و آزادگان را به احسان خود نمی خردند.» (۷۵)

رفع کننده اندوه نیازمندان

خالد بن ربیع گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام برای کاری به مکه رفت، عرب بیابانی را دید که به پرده خانه کعبه چسبیده و می گوید: ای صاحب خانه! خانه خانه تو است و مهمان، مهمان تو و هر مهمانی حق پذیرایی از میزبانش دارد، امشب به آمرزش مرا پذیرایی کن.

امیرالمؤمنین به اصحابش فرمود: «سخن این اعرابی را نشنوید؟» گفتند چرا؟

فرمود: «خدا کریم تر از آن است که مهمان خود را براند.»

گوید: شب دوم او را دید که به رکن چسبیده و می گوید: ای عزیزی که از تو عزیزتر نیست! مرا به عزت خود عزتی ده که کسی نداند چون است. به تو رو کردم و توسل جستم به حق محمد و آل محمد بر تو، به من بده آن چه دیگری ندهد و بر گردان از من آن چه دیگری بر نگرداند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا، این دعا همان اسم اعظم است، به لغت سریانی. حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خیر داده بهشت خواست و خدا به او داد و درخواست رفع دوزخ نمود و خدا آن را از وی گردانید.»

شب سوم دید به همان رکن چسبیده و می گوید: ای که مکانی گنجایش تو ندارد و چگونگی نداری! به این اعرابی چهارهزار درهم بده.

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او رفت و فرمود: «ای اعرابی! از خدا پذیرایی خواستی پذیرایت شد. بهشت خواستی به تو داد. درخواست کردی دوزخ را از تو بگرداند، گردانید. حال امشب از او چهار هزار درهم می خواهی.»

اعرابی گفت: تو مطلوب منی و از پروردگارت حاجت خواستم.

فرمود: «ای اعرابی! بخواه»

گفت: هزار درهم برای صدق می خواهم و هزار درهم برای ادای قرض و هزار درهم برای خرید خانه و هزار درهم برای مخارج زندگی.

فرمود: «ای اعرابی! انصاف دادی؛ چون من از مکه رفتم در مدینه رسول مرا بجو.»

اعرابی یک هفته در مکه ماند بعد آمد به مدینه دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام و فریاد می زد: چه کسی مرا به خانه امیرالمؤمنین راهنمایی می کند؟ حسین بن علی در این میان فرمود: «من تو را به خانه او راهنمایی می کنم. من پسر اویم.»

اعرابی گفت: پدرت کیست؟

فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب.»

عرض کرد: مادرت کیست؟

فرمود: «فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین.»

عرض کرد: جدت کیست؟

فرمود: «رسول خدا، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب.»

عرض کرد: جده ات کیست؟

فرمود: «خدیجه دختر خویلد.»

عرض کرد: برادرت کیست؟

فرمود: «ابومحمد حسن بن علی»

گفت: همه اطراف دنیا را جمع کردی، برو نزد امیرالمؤمنین و بگو اعرابی صاحب ضمانت در مکه بر در خانه است.

گوید: حسین بن علی علیه السلام وارد خانه شد و گفت: «پدر جان! یک اعرابی بر در خانه است و

شما را ضامن در مکه می داند.»

علی علیه السلام فرمود: «ای فاطمه! چیزی داری که این اعرابی بخورد؟»

فرمود: «به خدا نه.»

گوید: امیرالمؤمنین لباس پوشید و بیرون رفت و گفت: «ابوعبدالله، سلمان فارسی را نزد من

آرید.» سلمان آمد به او فرمود: «باغی که رسول خدا برایم کاشته به تجار بفروش.»

سلمان آن را به دوازده هزار درهم فروخت و اعرابی را حاضر کرد و چهار هزار درهمش را به او

داد و چهل درهم دیگر هم برای خرج سفر به او داد. خبر به گدایان مدینه رسید، گرد او را گرفتند.

مردی از انصار این خبر را به فاطمه رسانید، او فرمود: «خدا به تو خیر دهد» علی علیه السلام پول ها را

مقابل خود ریخت، یارانش جمع شدند سپس با مشت بین آنها تقسیم کرد تا یک درهم نماند. وقتی

به منزل آمد، فاطمه به او گفت: «پسر عمو، باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی.» فرمود:

«آری، به بهتر از آن در دنیا و آخرت.»

گفت: «پولش کجا است؟»

فرمود: «به دیده‌هایی دادم که نخواستم دچار خواری سؤال شوند.»  
فاطمه گفت: «من دو پسر گرسنه ایم و بی شک تو هم مانند ما گرسنه‌ای، یک درهمش به ما  
نمی‌رسید؟»

بعد دامن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت، علی فرمود: «فاطمه مرا رها کن»  
گفت: «نه به خدا تا پدرم میان ما و تو حکم باشد.»  
جبرئیل به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و گفت: «ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید:  
از من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو حق نداری جلو دست علی را به دامنش بچسبی،  
بگیری.»

چون رسول خدا به منزل علی آمد، دید فاطمه به او چسبیده است. فرمود: «دختر جان! چرا به  
علی چسبیدی.»

گفت: «پدر جان! باغی را که تو برایش کاشتی، به دوازده هزار درهم فروخته و یک درهم آن را  
برای ما نگذاشته که خوراکی بخریم.»

فرمود: «دختر جان! جبرئیل از پروردگرم به من سلام رساند و می‌فرمود: به علی از  
پروردگارش سلام برسان و به من دستور داده به تو بگویم حق نداری جلوی دست او را بگیری.»  
فاطمه گفت: «از خدا آمرزش می‌جویم و دیگر چنین نکنم.»

فاطمه فرماید: پدرم به سویی رفت و علی به سوی دیگر و طولی نکشید که پدرم هفت درهم  
آورد و فرمود: «ای فاطمه! پسر عمویم کجا است؟»  
گفتم: «بیرون رفت.»

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «این هفت درهم را بگیر و چون پسر عمویم آمد بگو با آن برای شما  
خوراکی بخرد.»

بلافاصله علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و فرمود: «پسر عمویم برگشت، من بوی خوشی می‌شنوم.»  
فاطمه گفت: «آری چیزی هم به من داد که با آن خوراکی بخریم.»

علی فرمود: «آن را بیاور.»

من آن هفت درهم را به او دادم.

فرمود: «بسم الله و الحمد لله كثيرا طيبا، این روزی خداوند است.» سپس فرمود: «ای حسن! با

من به بازار بیا.»

در این میان به مردی رسیدند که می گفت: کیست که به دارای وفادار قرضی بدهد.

فرمود: «پسرجان! به او بدهیم؟»

فرمود: «آری به خدا پدرجان.»

علی هفت درهم را به او داد، حسن عرض کرد: «پدرجان! همه درهم ها را به او دادی؟»

فرمود: «آری پسرم آن که کم داده می تواند بسیار بدهد.»

گوید: علی عليه السلام به خانه کسی رفت که از او چیزی قرض کند، یک اعرابی به او رسید و گفت:

ای علی! این شتر مرا بخر. فرمود: «پولی همراه با من نیست.»

گفت: مهلت می دهم.

فرمود: «به چند درهم می دهی؟»

گفت: صد درهم.

فرمود: «ای حسن! آن را بگیر.»

آن را گرفت و رفت، یک اعرابی دیگر مثل او در جامه دیگری رسید و گفت: «یا علی! این شتر

را می فروشی؟»

فرمود: «برای چه می خواهی؟»

گفت: اول غزوه ای که پسر عمویت پیامبر رود از آن استفاده کنم.

فرمود: «اگر می خواهی بی بها به تو می دهم.»

گفت: بهایش همراه من است و به بها می خرم چند آن را خریدی؟

فرمود: «صد درهم»

اعرابی گفت: من آن را صد و هفتاد درهم می خرم.

علی فرمود: «صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را بده تا صد درهم را به اعرابی بدهیم و با هفتاد درهم چیزی بخریم.» حسن درهم ها را تحویل گرفت و شتر را تسلیم داد، علی فرماید: «رفتم دنبال اعرابی که از او شتر را خریده بودم تا بهایش را به او بدهم، دیدم رسول خدا میان راه در جایی نشسته که هرگز در آن جا ندیده بودمش چون نگاهش به من افتاد، لبخندی زد تا دندانهای آسیابش نمایان شد.»

علی فرمود: «همیشه خندان و خوشرو باشید مانند امروز.»

پیامبر فرمود: «ای ابوالحسن! آن اعرابی را می جویی که به تو شتر داد تا بها به او بدهی؟»

گفتم: «پدر مادرم قربانت. آری به خدا.»

فرمود: «یا ابوالحسن! آن که به تو فروخت جبرئیل و آن که خرید میکائیل، و آن درهم ها از نزد رب العالمین بود، به خوبی خرج کن و از نداری نترس.»<sup>(۷۶)</sup>

آبروی مؤمن

امیرمؤمنان علیه السلام مقدار پنج وسق (حدود پنج بار) خرما برای مردی فرستاد، آن مرد شخصی آبرومند بود و از کسی تقاضای کمک نمی کرد.

شخصی در آن جا بود به علی علیه السلام گفت: «آن مرد که تقاضای کمک نکرد، چرا برای او خرما فرستادی؟ به علاوه یک وسق برای او کافی بود.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام به او فرمود:

«خداوند امثال تو را در جامعه ما زیاد نکند، من می دهم تو بخل می ورزی، اگر من آن چه را که مورد حاجت او است، پس از سؤال او، به او بدهم، چیزی به او نداده ام؛ بلکه قیمت چیزی (آبرویی) را که به من داده، به او داده ام؛ زیرا اگر صبر کنم تا او سؤال کند، در حقیقت او را وادار کرده ام که آبرویش را به من بدهد، آن رویی را که در هنگام عبادت و پرستش خدای خود و خدای من، به خاک می سایید.»<sup>(۷۷)</sup>

نمونه های زهد علی

علی علیه السلام چنین بود؛ او صدهزار هسته خرما می برد، گفتند: چیست؟

فرمود: «درخت خرما است.» و آن هسته ها خرما شد و سپس آنها را در راه خدا وقف کرد. <sup>(۷۸)</sup>

علی و همسر گرامیش فاطمه زهرا و فرزندان حسن و حسین علیهم السلام سه شبانه روز با آب خالی افطار می کنند و روزه می گیرند و خوراک خویش را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و آیه **﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾** در شأن آنان نازل می شود.

علی علیه السلام شبی مهمان را بر خود و خانواده خویش مقدم می دارد، خود و بچه ها و همسرش گرسنه می خوابند و آیه **﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾** در شأنش نازل می گردد. در تاریخ بشر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کمتر کسی دیده شده که مثل علی علیه السلام چنین روح بلندی داشته باشد و در مقام ایثار و از خود گذشتگی تا به این حد رنج خود و راحت یاران را طلبیده باشد.

آری، زهد اسلامی در روح هر کس جلوه گری کند، او را به ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی فرا می خواند، صفتی که از با شکوه ترین مظاهر جمال و جلال انسانیت است؛ زیرا حرص و بخل و خودخواهی و منفعت جستن بر طبیعت بسیاری از انسان ها غالب است و کسی که از این رذایل گذشته و به آن فضایل آراسته باشد، شایسته تکریم و احترام والایی است.

ترجیح فقیران بر خود

«عقاد مصری» از «سفیان ثوری» نقل می کند که گفت:

«علی علیه السلام آجری بر آجری و خشتی بر خشتی نهاد و نه چوبی روی چوبی، حتی حاضر نشد در کاخ سفید کوفه وارد شود و فقرا را بر خود ترجیح داد و آنها را در آنجا مسکن داد و گاهی اوقات شمشیرش را می فروخت تا عبا و طعام خود را تهیه کند.» <sup>(۷۹)</sup>

بی نیازی قریش در گروه صدقات علی

صدقات امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اثر فعالیت کشاورزی و زراعت و غرس اشجار و حفر قنوات و عمران و آبادی اراضی مخصوص جریانش به چهل هزار دینار در سال می رسد و مجموع آن را تا هشتاد هزار دینار نوشته اند که بین فقرا و قریش تقسیم می کرد و عرصه آن را وقف بر قریش کرد و می فرمود: «صدقات علی، همه قریش را بی نیاز می کند.»

### وصیت بینوایان و مظلومان

علی علیه السلام در وصیت خویش بیش از شهادت به فرزندانش فرمود: «خدا را در امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنگرید که مبادا در میان عالم مظلوم واقع شوند. بینوایان و محتاجان را فراموش نکنید. آنها را شریک زندگی خود قرار دهید و خدا را شاهد خود بگیرید. نسبت به کنیزان و غلامان رؤوف و مهربان باشید و خدا را ناظر بر فرمان خود بر آنها بدانید.»

### رفع مظلومیت بعد از نماز

علی علیه السلام در دوران حکومت خود، روزها پس از نماز ظهر و زمانی که مردم از گرمای هوا خسته شده و برای استراحت به خانه می رفتند، او در آن هوای وسط روز در کوچه ها و خیابان ها قدم می زد تا راه ورود مظالمی را به خانه ای سد کند و درگیری و نابسامانی احتمالی را در جامعه از بین ببرد.

### همدرد محرومان

علی علیه السلام هیچ گاه خود را از مردم دردمند دور نمی داشت، به ویژه در عصر خلافت. این سخن اوست که می فرمود:

«أقنع من نفسي يان يقال اميرالمؤمنين، ولا اشاركهم في مكاره الدهر.»

«آیا من دلم را تنها به این خوش کنم که مردم مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در دشواری های زندگی با آنها مشارکت نداشته باشم؟»<sup>(۸۰)</sup>

در دوران حکومت، خود را با ضعیف ترین مردم تطابق می داد و به عثمان بن حنیف می نویسد که: «شبانہ روزی را به دو قرص نان و خرمایی قناعت دارد و این بدان خاطر است که افراد مناطق

دوردست در عین فقر و گرفتاری و در عین گرسنگی این دلگرمی برایشان باشد که امام شان وضعی بهتر از وضع زندگی آنها ندارد.»

اما در آن چه که مربوط به دوران قبل از حکومت است، اسناد فریقین نشان می دهند که شرایط او بهتر از شرایط زندگی طبقه پایین تر از متوسط نبود، با همه کار و تلاشی که داشت، با همه درآمدهایی که برای خود راهم می کرد، کمترین بهره را از زندگی می گرفت و همیشه سعی داشت خود را شریک و هم سطح زندگی مردم کند.

مردم رنجدیده و مصیبت زده جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای خود همدردی نمی دیدند و مستمندان و افتادگان غیر از سرای او خانه ای را نمی جستند. او حتی در عین ناداری که مبلغی را قرض کرده و برای تهیه آب و نان به خانه می رفت، وقتی که حالت آشفته ناشی از فقر مقدار را دید، آن مبلغ را به او داد و خود دست خالی به خانه برگشت.<sup>(۸۱)</sup>

## فصل پنجم: دقت علی علیه السلام در بیت المال محرومان

مال را بین اهل آن قسمت کن!

شب بود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام سلمان فارسی را طلب فرمود و گفت: «برو به نزد عمر که مال بسیار از ناحیه مشرق به نزد او آورده اند و کسی نمی داند و می خواهد که پنهان کند و به کسی چیزی از آن ندهد. به او بگو مالی که امشب از جانب مشرق آورده اند بیرون آور و بر اهل آن قسمت کن.»

سلمان گوید: به نزد او رفتم و پیغام علی علیه السلام را رسانیدم و گفتم: «پیش از آن که در میان مسلمانان رسوا شوی مال را به اهل آن قسمت کن.»

گفت: ای سلمان! علی علیه السلام از کجا از این موضوع مطلع گردید؟

گفتم: «مگر چیزی بر او مخفی هست؟»

گفت: ای سلمان! من بر تو مهربانم بیا و از او جدا شو و به ما بپیوند که او از جمله ساحران است!

گفتم: «ای عمر! بدگفتی و او را بدشناختی. او وارث اسرار نبوت است و علمش، علم لدنی است و نزد او از علوم و اسرار ربانیه بیش از آن است که تو دیده و شنیده ای.» پس او چون از من مایوس شد گفت: برگرد و به مولای خود بگو که عمر می گوید: «سمعنا و اطعنا»؛ هر چه فرمایی چنان کنم.

هنگامی که خدمت علی علیه السلام آمدم فرمود: «آن چه میان تو و او گذشته تو حکایت می کنی یا من بیان کنم؟»

گفتم: «به یقین تو دانایتر از منی در آن چه بین من و او گذشته.» پس بی تفاوت گفتگوها را بیان فرموده و گفت: «ترس ازدها تا هنگام مردن از دل او بیرون نخواهد رفت. سمعنا و اطعنا را از ترس

ازدها می گوید» هنگام صبح، عمر آن مال را بین مسلمانان قسمت نموده و به فرموده آن حضرت در آن مورد عمل کرد.<sup>(۸۲)</sup>

### عدالت بین عرب و عجم

ابواسحاق همدانی روایت کرده است:

دو نفر زن، یکی عرب و دیگر از موالی (غیر عرب) خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و از آن حضرت مالی درخواست کردند، حضرت چند درهم و مقداری خوراکی به تساوی به آنان داد.

زن عرب گفت: من زنی از عرب هستم و این زن عجم است!

فرمود: «به خدا سوگند، من در این اموال عمومی ترجیحی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان

اسحاق نمی بینم.»<sup>(۸۳)</sup>

### منع استفاده خصوصی از بیت المال

مولی صالح کشفی حنفی گوید:

شبی امیرمؤمنان علیه السلام به بیت المال رفت تا به حساب تقسیم اموال پردازد، طلحه و زبیر بر آن حضرت وارد شدند، امام علیه السلام چراغی را که در برابرش روشن بود خاموش کرد و فرمود: «چراغ دیگری از خانه بیاورید»

آن ها از علت این کار پرسیدند، فرمود: «روغن آن از بیت المال تهیه شده بود و روا نبود که در نور آن به کار شخصی شما پردازم.»<sup>(۸۴)</sup>

### دقت در مصرف بیت المال

در آن زمان که گروه کثیری از اصحاب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از دور آن حضرت پراکنده شده و از نزد آن حضرت به سوی معاویه ره سپردند تا که نصیبی از دنیا ببرند، گروهی از یاران حضرتش خدمت او رسیدند و عرضه داشتند: ای امیرمؤمنان! این همه اموال را بخشش کن و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که می ترسی زیر بار نروند و به سوی معاویه بگریزند بر سایر آزادشدگان و عجمیان ترجیح و تفضیل ده.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مرا می فرمایید که یاری را از راه ستم بجویم؟! نه، به خدا سوگند تا خورشید می تابد و ستاره ای در آسمان می درخشد، دست به چنین کاری نمی یازم. به خدا سوگند، اگر این اموال از خودم بود، هر آینه مساوات را در میان آنان مراعات می نمودم چه برسد به این که مال خودشان است.»

سپس لختی سکوت کرد و به فکر فرو رفت، پس از آن فرمود: «هر کسی ثروتی دارد جدا باید از فساد پرهیزد که بخشش مال در غیر حَقّش تبذیر و اسراف است و ثروت هر چند نامی از صاحب خود در دنیا به جای می گذارد؛ ولی در نزد خداوند عز و جل فرومایه اش می سازد؛ و هیچ مردی مال خود را در غیر حق و نزد غیر اهلش نهاد جز این که خداوند وی را از سپاس آنان محروم ساخت و دوستی آنان از آن دیگری شد و اگر با او بماند کسی که او را دوست بدارد و سپاسش گوید جملگی دروغ و چالپوسی است؛ زیرا می خواهد بدین وسیله به وی نزدیک شود تا بتواند دوباره به همانند چیزی که در گذشته از وی به دست آورده بود دست یابد و اگر روزی نعمت از دستش برود و به کمک و دست گیری متقابل او نیاز پیدا کند، همانا او بدترین دوست و یست ترین رفیق خواهد بود.

هر کس بخواهد از آن چه که خداوند به او ارزانی داشته نیکی نماید، باید به خویشان نزدیک خود رسیدگی نموده و مهمان نوازی کند و اسیران را آزاد سازد و به ورشکستگان و در راه ماندگان و تهی دستان و جهادگران در راه خدا یاری رساند و باید بر مشکلات و سختی ها شکیبیا باشد که همانا دست یابی به این خصال، اشرف کرامت های دنیا و رسیدن به فضایل آخرت است.»<sup>(۸۵)</sup>

#### نماز و تقسیم بیت المال

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام هنگامی که بیت المال را تقسیم می کرد و (جای آن) خالی می شد، (در همان مکان می ایستاد و) دو رکعت نماز به جای می آورد و می فرمود: «روز قیامت گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم.»<sup>(۸۶)</sup>

#### تفسیر همه بیت المال

زادان گوید: «یا قنبر (غلام علی علیه السلام) نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم. قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین! برخیز که برای شما گنجینه ای نهفته ام.»  
علی علیه السلام گفت: «چه گنجینه ای؟»  
گفت: با من بیایید.

علی علیه السلام برخاست و همراه او به خانه اش رفت. دو جوال پر از جام های زر و سیم بود.  
گفت: یا امیرالمؤمنین! شما عادت دارید که هر چه هست را در میان مردم تقسیم می کنی، و من هم این ها را برای شما اندوخته ام.

علی علیه السلام گفت: «اگر آتشی فراوان به خانه من می افکندی خوش تر از این می داشتم.»  
سپس شمشیر خود را کشید و بر آن جوال ها زد. جام ها به اطراف پراکنده شد، در حالی که از هر یک نیمی یا ثلثی بریده شده بود. پس فرمان داد که آنها را تقسیم کردند و بعد این شعر را خواند:  
«هَذَا جَنَائِی وَ خِیَارِهِ فِیهِ      اذْ کُلِّ جَانِ یَدِیهِ فِیهِ»  
سپس دید در بیت المال چند سوزن بزرگ و کوچک است. گفت: «این ها را هم تقسیم کنید.»  
مردم گفتند: ما را نیازی به آنها نیست [و رسم او چنان بود که کارگزارانش هر چه می فرستادند می پذیرفت.]

علی علیه السلام فرمود: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، باید بد و خویش را با هم بستانید.»

(۸۷)

### مولی علی

چهره صدق و صفا، مولا علی	رهبر خلق خدا، تنها علی
لطف حق، قهر خداوند جهان	شیر حق، شمس وفا، آقا علی
کد خدای عالم بود و نبود	دلبر شیرین و بس گویا، علی
هر که دارد خود نوای دلبری	دلبر شیرین و بس گویا، علی
ملک هستی جلوه گاه روی او	جلوه گاه روی ما فیها، علی

ساقی عرفان و بزم معرفت  
 باده او، او می علی خود میکده  
 ذکر من هو حق علی مولی مدد  
 رهبر دل در همه ملک وجود  
 شیر یزدان، شاه مردان، مرد حق  
 یار مظلومان عدو بر ظالمان  
 حامی حق در کفش شد ذوالفقار  
 کن رها غیر علی بی ریب و شک  
 کوی حق جولانگه مولای من  
 خار راه ظالم و یار ضعیف  
 رمز حق در هر جمال و چهره ای  
 من غلام شاه مردان، شیر حق  
 یا علی گوید نکو در زندگی  
 باب از بهر عزیزان جنان  
 مرد حق، روح وفا، دور از دغا  
 شد نکو در مانده احسان او  
 آن می گلگون بی همتا، علی  
 میگسار سینه سینا، علی  
 حق به هر دریا و هر صحرا، علی  
 آن که می باشد به حق بر ما، علی  
 آن که یکسر بوده حق پیمان، علی  
 آن که بر حق پی زند اعدا، علی  
 بهر دشمن، خصم بی پروا، علی  
 هو علی، هو حق علی، هو یا علی  
 / بر نسبی غوغای « او ادنی » علی  
 قوت هر پیر و هر برنا، علی  
 سر هر رازی و هر سودی، علی  
 پیر من، استاد هر دانا، علی  
 چون که تنها عالی اعلی علی  
 زوج لایق، همسر زهرا، علی  
 برتر از دنیا و از عقبی، علی  
 آن که لطفش می کند غوغا، علی

## پی نوشت ها:

- ۱- سوره، آیه.
- ۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۳- سوره قصص، آیه ۵.
- ۴- سوره عبس، آیات ۱ تا ۱۰.
- ۵- مجمع البیان ج ۱۰، ص ۴۳۵.
- ۶- چشمه نور، ص ۲۵۴-۲۵۶.
- ۷- کلمات قصار، ص ۲۱۹ - ۲۲۱.
- ۸- چشمه نور، ص ۲۱ - ۱۸.
- ۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۱.
- ۱۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۹.
- ۱۱- الغارات، ۹۸/۱.
- ۱۲- عدالت اجتماعی در اسلام ج ۲، ص ۱۰۴.
- ۱۳- نهج البلاغه، ص ۵۹۱.
- ۱۴- الغارات، ج ۱، ص ۸۹.
- ۱۵- سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۸۸.
- ۱۶- نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- ۱۷- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۶؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۸.
- ۱۸- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۶۶.
- ۱۹- لثالی الاءخبار، ج ۱، ص ۸۱.
- ۲۰- ینابیع الموده، ص ۱۷۴.
- ۲۱- انوار نعمانیة، ص ۱۸.
- ۲۲- کشف الغمه، ص ۵۰.
- ۲۳- کشف الغمّه مطابق نقل بحار، ج ۴۱، ص ۳۳.
- ۲۴- سوره احقاف، آیه ۲۰.
- ۲۵- سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵۸.

- ۲۶- سوره احقاف، آیه ۲۰.
- ۲۷- الغارات، ج ۱، ص ۹۰.
- ۲۸- گفتارهای معنوی از: استاد شهید مطهری، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (طبق نامه ۴۵ نهج البلاغه) می فرماید: «سوگند به خدا، اگر می خواستم می توانستم از غسل مصفی و مغز گندم و بافته های ابریشم، خوراک و پوشاک تهیه کنم؛ «و لکن هیئات ان یغلبنی هوای»، «ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد...» (نهج البلاغه نامه ۴۵).
- ۲۹- محمد بن اسحاق بن یسار گوید: این ابو نیزر که چشمه ای به او منسوب است غلام علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است. وی فرزند نجاشی پادشان حبشه بود که مسلمانان صدر اسلام به حبشه نزد او هجرت کردند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را در مکه نزد تاجری دید، او را از آن تاجر خرید و به پاس خدمتی که پدرش نجاشی به مسلمانان مهاجر کرده بود آزاد نمود. گویند: پس از مرگ نجاشی اوضاع حبشه آشفته شد و مردم آن جا هیئتی را نزد ابونیزر هنگامی که در خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود فرستادند تا حکومت را به او بسپارند و تاج سلطنت بر سرش نهند و تسلیم بی چون و چرای او باشند، ولی او نپذیرفت و گفت: پس از آن که خداوند نعمت اسلام را به من بخشید دیگر خواهان ملک و سلطنت نیستم.
- ابو نیزر بسیار بلند قامت و زیباروی بود و مانند مردم حبشه سیاه پوست نبود، بلکه اگر کسی او را می دید مردی از نژاد عرب می پنداشت. (معجم البلدان ۱۷۵/۴)
- ۳۰- معجم البلدان، ۱۷۶/۴، ماده عین.
- ۳۱- ینابیع الموده، ص ۱۴۷؛ احقاق الحق چاپ جدید، ج ۸، ص ۲۸۲.
- ۳۲- ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۹۲.
- ۳۳- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۸.
- ۳۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱.
- ۳۵- تذکرة الخواص، ص ۱۱۰.
- ۳۶- ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۷۲ و ۷۳.
- ۳۷- الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۸۱.
- ۳۸- بحار: ج ۳۵، ص ۲۴۷-۲۳۷.
- ۳۹- مجادله / ۱۳.
- ۴۰- دایرة المعارف علوی، ج ۱۰، ص ۳۹۰.
- ۴۱- سوره طه، آیات ۲۵ تا ۳۲.
- ۴۲- سوره مائده، آیه ۵۵.
- ۴۳- ناسخ التواریخ حضرت علی، ج ۱، ص ۲۷۸، این روایت با مختصر تفاوتی از کتب معتبر شیعه و سنی نقل شده است، برای اطلاع بیشتر به کتاب احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹ تا ۴۱۰ و کتاب الغدیر جلد دوم مراجعه گردد.

- ۴۴- فضایل الزهراء، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.
- ۴۵- اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.
- ۴۶- سیمای معصومین در اندیشه امام خمینی (ره)، ص ۲۴۷، ۲۵۱.
- ۴۷- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۱۰.
- ۴۸- شهای پیشاور، ص ۸۲۵ - مناقب موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی فقیه شافعی.
- ۴۹- الخرائج قطب راوندی، ص ۱۲۳.
- ۵۰- تهذیب شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۹۲، حدیث ۸۱۱.
- ۵۱- بحار الانوار، ج ۹، ص ۵۰۳.
- ۵۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- ۵۳- الفصول العلیّه محدّث قمی، ص ۵۵ - ۵۴.
- ۵۴- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۳.
- ۵۵- بحار، ج ۴۱، ص ۱۱۵.
- ۵۶- سوره مؤ من، آیه ۷۰.
- ۵۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۷.
- ۵۸- بیست گفتار، - ۶۷.
- ۵۹- در المنثور، ج ۱، ص ۳۶۳، مجمع الزوائد حافظ هیثمی، ج ۶، ص ۳۲۴.
- ۶۰- بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۵۴.
- ۶۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۱.
- ۶۲- الغارات، ج ۱، ص ۹۱.
- ۶۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۰۴.
- ۶۴- وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۰، باب ۳۹، حدیث ۱۲۴۹۳، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۶.
- ۶۵- اقتباس از تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۴۰.
- ۶۶- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۶، ص ۱۹.
- ۶۷- سوره مجادله، آیه ۱۲.
- ۶۸- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۷.
- ۶۹- تفسیر امام عسکری، ص ۸۳، طبع مدرسه امام المهدی علیه السلام؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۸.
- ۷۰- عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۱۱، بلاغات النساء، ص ۳۰.
- ۷۱- نور<sup>(۲۴)</sup>، آیه ۳۷.

- ۷۲- امالی شیخ صدوق، ص ۶۲۵ - ۶۲۴.
- ۷۳- قسمتی از آیه ۹ سوره حشر.
- ۷۴- اقتباس از تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۲۹۹. این آیه در شائن انصار نازل شده که مهاجران را در غذا و اموال بر خود مقدم داشتند و در داستان فوق به عنوان یکی از مصادیق روشن خوانده شده است.
- ۷۵- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۴ - ۲۷۳.
- ۷۶- امالی شیخ صدوق، ص ۴۷۱ - ۴۶۷.
- ۷۷- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۸.
- ۷۸- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲.
- ۷۹- عقبیة الامام، ص ۲۹، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۴۳.
- ۸۰- نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- ۸۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.
- ۸۲- حدیقة الشیعه، ص ۵۶۵.
- ۸۳- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷.
- ۸۴- المناقب المرتضویه، ۳۶۵.
- ۸۵- امالی شیخ مفید، ص ۱۹۵ - ۱۹۳.
- ۸۶- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۲۶.
- ۸۷- الغارات، ج ۱، ص ۵۵ (آینه عرفان، ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۳
فصل اول: توجه و رسیدگی به محرومان از دیدگاه قرآن.....	۵
فصل دوم: محرومان و مستضعفان در کلام آیت الله خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای.....	۹
فصل سوم: ساده زیستی علی <small>علیه السلام</small> .....	۱۳
بخش اول: هم لباس محرومان.....	۱۴
بخش دوم: خوراکی همانند خوراک محرومان.....	۲۰
بخش سوم: خانه محقر علی <small>علیه السلام</small> .....	۲۷
فصل چهارم: رسیدگی به محرومان جامعه.....	۳۱
فصل پنجم: دقت علی <small>علیه السلام</small> در بیت المال محرومان.....	۶۸
پی نوشت ها:.....	۷۳